

یادداشت نگارنده :

این رساله در اکتوبر 2007 در یکی دو سایت انترنتی به نشر رسیده بود. نظر به انکشاف اوضاع سیاسی و تاریخی کشور اینک مسایل جدید به آن اضافه گردیده و بار دگر در سه بخش تقدیم خوانندگان گرامی می گردد. باید یادآوری گردد که دولت دست نشانده افغانستان، ناتو، نظامیان امریکا و طالبان در توافق هم بر ضد مردم افغانستان عمل کرده به خاطر اهداف خود پیوسته خون بیگناهان را می ریزند.

شاه شجاع درانی و حامد کرزی در آینه تاریخ

1- پیشگفتار :

مؤرخین به این باورند که تاریخ تکرار نمی شود زیرا زمان برگشت نا پذیر و حوادث تاریخی مختص به یک برهه معین از همین زمان اند، لکن اتفاقات تاریخی بار دیگر روی میدهند. این باور مؤرخین در مورد دوره های بعضی از پادشاهان دست نشانده در افغانستان به گونه مثال شاه شجاع و همه زمامداران معاصر چون نور محمد ترکی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل، داکتر نجیب الله، صبغت الله مجددی، ربانی، ملا عمر و حامد کرزی به صورت کامل مصداق می یابد. گرچه با ملاحظه نزدیکی زمان بهتر بود دوره های ببرک کارمل و حامد کرزی بمتابۀ نوکران استعمار شرق و غرب مقایسه میشدند، ولی این مهم به زمان دیگری موکول میگردد. از اینکه استعمار انگلیس و امریکا در توافق یک دیگر عمل میکنند، ضرور است در قدم اول دو برهه تاریخی یعنی زمان سلطه استعمار قدیم و استعمار نو در افغانستان در مقایسه آیند. بالخصوص که با وجود تفاوت زمانی بین دو رژیم دست نشانده اجنبی یعنی شاه شجاع و حامد کرزی، اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی افغانستان در این دو دوره شباهت هایی جالبی به هم می رسانند. به طور مثال این زمامداران ظاهری، بردگان بی اراده باطنی بوده اند که به دست بیگانگان چرخانده شده و میشوند و گوش به فرمان بداران و چشم امید به رحمت ایشان دوخته بودند و دوخته اند. خصلت دیگر این زمامداران ظاهری و دست نشانده واقعی یکی در اینست که در تامین منافع اجنبی و پامال کردن هستی میهن خود از هیچ حرکتی ابا نورزیده، رفتار شان در برابر ملت ظالمانه و در مقابل ارباب جبنانه میباشد. بالاخره این زمامداران ظاهری چون شاه شجاع، ببرک کارمل و حامد کرزی همانند خائنین ملی و جاسوسان اجنبی، مورد تنفر و انزجار عمیق مردم خویش قرار داشته و با مرگ های ذلتباری به جایگاه اصلی شان در زباله دانی تاریخ سپرده شده و می شوند. پایان کار حامد کرزی و اعوان و انصارش هم نمیتواند به حکم تاریخ از سرنوشت ذلتبار شاه شجاع و همقطارانش چون ترکی، امین، کارمل، نجیب، گلبدین، ربانی و ملا عمر بهتر باشد. این مسأله نه تنها در مورد افغانستان، بلکه در مورد سایر کشورها نیز صادق آمده است، مانند سرنوشت رضا شاه در ایران، صدام حسین در عراق، پینوچه در چیلی، نویریگا در پانامه، ضیاءالحق در پاکستان و غیره.

و اما مردم افغانستان در طول تاریخ خود نه تنها برضد اجنبی متجاوز و به خاطر استقلال و حاکمیت سیاسی خویش رزمیده اند، بلکه رژیم های دست نشانده استعمار کهن مانند شاه شجاع و مزدوران استعمار نوین را نیز از سر راه خود رفته اند.

جنگ کنونی افغانستان که با حمله امریکا در افغانستان در 7 اکتوبر 2001 شروع شد و از آغاز دوره کرزی تا کنون ادامه دارد، در ظاهر مقابله با طالبان و دستگیری ملا عمر و اسامه بن لادن را هدف قرار داده بود. اما اینها نه تنها دستگیر نشدند، بلکه در این جنگ بیگناهان کثیری جانهای خود را از دست دادند و مناطق وسیعی از کشور بمباران و تخریب شد. حامد کرزی به استشارة امریکا در اخیر سپتمبر 2007 میلادی از طالبان دعوت کرد که شامل کابینه و حکومت او گردیده با وی همکاری نمایند، ولی طالبان این دعوت را به اساس هدایت پاکستان رد کردند. با آن هم هر صبح و شام دم و دستگاه حکومت حامد کرزی از طالبان دعوت می کنند که در این حکومت دست نشانده اشتراک نمایند. جنایات و فساد عمیق در اداره کابل و تکبر، شقاوت و عاقبت نیاندیشی حامیان بین المللی آن در اکثر مناطق، مردم را به برگشت به عقب و به حمایت از طالبان تشویق میکند تا بدان حد که آقای برهان الدین ربانی با جمعیت اسلامی به پیشواز طالبان میشتابد. برای اینان سرنوشت انسانهای افغانستان به پیشیزی نمی ارزد. آنچه در رأس قرار دارد تأمین منافع خود آنهاست که گاهی با سازش با امریکا و زمانی با دمسازی با طالبان آنرا برآورده می سازند. تجاوز به عزت و غرور مردم، بمباران دایمی مناطق، تخریب مناطق مسکونی، قتل عام مردم ملکی در اثر فشار بی اندازه در عملیات نظامی، تلفات زیاد انسانی و حملات انتحاری باعث ایجاد نفرت در مردم گردیده و فاصله آنها را با دولت و

حامیان خارجیش روز به روز بیشتر میگرداند. فشار های خارجی افغانستان را به میدان جنگ نیابتی مبدل کرده است و نیروی سیاه طالبان که هم‌رزم دیرینه امریکاییها اند، مثل حامد کرزی به ساز بیگانگان رقصیده و همه روزه با حملات انتحاری بیگناهان را به کام مرگ میفرستند. در همین رابطه تا جایی که از شواهد پیداست می توان به وضاحت دید که تجاوزکاران " ناتو" سخت در تلاش اند تا از نضج گیری و رشد یک مقاومت مردمی جلو گیری نمایند. چنانکه در دهه هشتاد سده گذشته به وسیله رسانه های خبری فرا ملیتی و غول پیکر خویش مبارزات خود جوش و جانبازی بی دریغ خلق ما را به پای نواله خواران مزدور و بی مقدار شان یعنی مقاومت رسمی خزیده در دامان ناپاک خودشان نوشتند و در عاقبت آنها را بر دوش خلق سوار نمودند. امروز نیز در صدد اند تا تمام نارضایتی ها و رزمجویی های مردم ما را به پای طالب نوشته از همین اکنون زمامداران آینده را تدارک ببینند.

در این نوشته کوشش شده تا چگونگی بخشی از اوضاع و احوال سیاسی، نظامی و اقتصادی دوره شاه شجاع توام با معرفی بعضی از جوایس و خاینان دوره او با دوران حامد کرزی به صورت اجمالی به عنوان "مشت نمونه خروار" تذکر داده شوند و نکات مشترک این دو برهه زمانی در برابر همدیگر قرار گیرند. با تذکر عوامل اتفاقات و حوادث دوران استعمار کهن و استعمار نوین، سیر احتمالی اوضاع جاری کشور و سرنوشت حکومت حامد کرزی و دار و دسته او را میتوان به صورت تقریبی در آیینة تاریخ ترسیم کرد. به منظور ارزیابی دوره شاه شجاع بیشتر از کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" (1) استفاده به عمل آمده است.

2 - نوکران اجنبی و قضاوت مردم :

در دوره شاه شجاع : «لارڈ اکلند می خواست شخصی را که کاملاً به دولت انگلیس مطیع و منقاد باشد بر تخت سلطنت متمکن گرداند. این شخص شاه شجاع بود و تعهد نموده بود که بدون اجازه انگلیسان و دولت سیکه با هیچ دولت خارجی رابطه قیام نکند و با هر دولتی که با دو طرف دیگر قرارداد مخالفت داشته باشد، خصومت نماید. یکی از عمال سیاست برتانیه در هند راجع به این تصمیم مینویسد : "به غرض عقب زدن سایه تعرض روسیه، ما تصمیم گرفتیم تا یک نفر متواری ضعیف النفس و بی ارزشی را چون شاه شجاع بر مردم افغانستان که تا آن وقت سوء نیتی در برابر ما نداشتند تحمیل کنیم"» (2 : ص 247 و 248). «در اواخر شاه شجاع و انگلیس ها امور ملکی و نظامی قندهار را به مستر لیچ نماینده سیاسی و افسر و عسکر انگلیسی گذاشته، اسماً شهزاده فتح جنگ را والی قندهار نامیدند و خود با 28 هزار عسکر و خانهای بزرگ قندهار به استقامت غزنه و کابل حرکت کردند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 530).

در دوره حامد کرزی : بعد از آنکه امریکاییها از بمباران افغانستان و شکست طالبان فارغ شدند، آنگاه یک افغان ضعیف النفس و بی ارزشی را چون حامد کرزی پیدا کرده و سررشته امور افغانستان را به آقای خلیل‌زاد نماینده خاص سیاسی و سازمان جاسوسی امریکا سپردند و حامد کرزی اسماً رئیس جمهور مؤقت افغانستان شد در حالیکه همه صلاحیت ها به دست آقای خلیل‌زاد نماینده خاص بوش رئیس جمهور امریکا بود. **پیوست همین حوادث جنگ سالاران ائتلاف شمال به دور خلیل‌زاد حلقه زده و به پیشواز تانک ها و در سایه بمب افکن های امریکایی به رقص و شادمانی پرداخته و به نیرو های نظامی امریکا در فتح کشور خود مدد بیدریغ رسانیدند.** «حامد کرزی در ظاهر رئیس جمهور شد اما قدرت واقعی به دست امریکاییها ماند که ائتلاف شمال در نوکری آن قرار دارد. البته امروز هم کرزی که در سال 2004 رسماً به حیث رئیس جمهور افغانستان انتخاب گردید، کدام قدرت واقعی ندارد که بتواند بدان اتکا کند. قوماندانان ائتلاف شمال که در صف و رسته امریکاییان با طالبان جنگیدند، بخاطر کار های سفاکانه خود در سالهای دهه 1990، نزد افغانان نام و شهرت خیلی زشت دارند» (3). **جالب توجه است که اسلام سیاسی ائتلاف شمال در کشتن همکیشان خودش یعنی طالبان که مدافعین اسلام بنیادین اند به کفار کمک میرساند و این نمونه کامل اسلامخواهی شان را نشان میدهد.** عارفی گفته بود که اگر شیطان هم حاضر شود اخوان را به قدرت سیاسی برساند، اخوانی ها او را برادر میخوانند، چنانکه به طور مثال صبغت الله مجددی رئیس مشرانو جرگه در جریان مراسم افتتاح سال سوم ولسی جرگه در جنوری 2009 امریکاییها را برادر خطاب کرده از آنها طالب شفقت گردید. ملا های دگر چون ملا سیاف، ملا ربانی، ملا خلیلی، ملا محقق، ملا دوستم و سایرین بار ها سر بر آستان بیگانه ساییده و هرزمانی که جورج بوش به افغانستان آمده، اینها میثاق غلامی را تجدید کرده و با او از یک طبق تناول کرده اند. پس در این صورت قابل فهم است که مردم این ها را اخوان الشیاطین می نامند. بنابراین جای تعجب نیست که آقای فضل الهادی شینواری رئیس ستره محکمه در پایان ماموریت خلیل‌زاد طی نامه ای از رئیس جمهور امریکا تقاضا کرد که ماموریت خلیل‌زاد در افغانستان تمدید گردد. و این در حالی بود که مردم درک کرده بودند که اداره استعماری که در رأس آن خلیل‌زاد عضو سازمان جاسوسی امریکا و غلام حلقه به گوش او حامد کرزی قرار داشتند، در خدمت امریکا می باشد.

در جنوری 2009 اردوی متجاوز دولت صهیونیستی اسرائیل که با پیشرفته ترین سلاح عصر مجهز می باشد بار دگر به سرزمین های فلسطین در نوار غزه حمله نموده و جنایات عظیمی را در حق خلق فلسطین و در حق بشریت مرتکب شد. در شورای امنیت ملل متحد قطعنامه ای که اسرائیل را به خاطر قتل هزاران فلسطینی بیگناه محکوم می کرد به رایگیری گذاشته شد. جالب توجه است که در این رایگیری دو رأی منفی وجود داشت که یکی آن از اسرائیل و آن

دگری از اتازونی بود که آقای خلیل‌زاد از آن نمایندگی می‌کرد. سر انجام آقای خلیل‌زاد بار دگر ماهیت خود را آشکار کرده و آن قطعنامه را ویتو کرد به این ترتیب دیده می‌شود که آقای خلیل‌زاد که همسر یهودی دارد، منافع خانوادگی خود و منافع اسرائیل و آمریکا را بالاتر از منافع افغانستان و جهان اسلام میدانند و این همه عللایی کاذب او به نام افغانستان به جز خونریزی و دربردی چیزی برای مردم ما در قبال نداشته است. لکن اسلام سیاسی افغانستان از غلامی آمریکا و خلیل‌زاد و غلام غلام آقای کرزی هرگز سر بر نمی‌تابد و برای فریب مردم هنوز هم سنگ اسلامخواهی به سینه می‌زند.

در دوره شاه شجاع : «شاه شجاع و جنرال کین و مکناتن از قلات به خط غزنی مارش نمودند و در بیست و یکم جولای در برابر شهر غزنه فروکش کردند. مدافع غزنی سردار غلام حیدر خان شهر را با سه هزار عسکر استحکام بخشیده و دروازه های غزنی را با دیوار های سطبری مسدود کرده بود، تنها دروازه کابلی شهر به غرض خروج به حال عادی مانده بود... در چنین مرحله ای سردار عبدالرشید خان خواهرزاده امیر دوست محمد خان بواسطه موهن لال با انگلیسها داخل مکاتبه شد و آخراً به اردوی دشمن رفت و تمام اوضاع جنگی و نقشه دفاعی افغانها را به انگلیس ها خاطر نشان نمود. جنرال کین امر کرد تا مستر تامسن در تاریکی شب 23 جولای دروازه کابلی غزنه را بواسطه نقب و باروت منفلق ساخت. سپاه دشمن در ساعت سه همان شب داخل شهر گردید و سردار غلام حیدر خان در بالا حصار غزنه متحصن شد. مردم شهر از غریب انفلاق سر از خواب دوشینه برداشته و دست به هر سلاحی که یافتند بردند. از این به بعد بازار به بازار کوچه به کوچه و خانه به خانه جنگ دست و گریبان آغاز گردید. مردم شهری و قشون غزنی چنان جنگ قهرمانانه نمودند که برای بار اول چشم سپاه امپراتوری را بسوخت. در خاتمه جنگ 1200 نفر کشته و 300 نفر زخمی از مدافعین غزنه بروی زمین افتاده بود. 17 نفر افسر انگلیسی بشمول جنرال سیل و 200 نفر انگلیسی زخم برداشته بودند، در حالیکه انگلیسها تعداد کشته شدگان خود را پنهان نمودند. انگلیس ها در بالا حصار غزنی به حرمسرای سردار غلام حیدر خان داخل شده 30 نفر عائله و حرم او را کشیده، با خود سردار در یکی از خانه های غزنی محبوس نمودند و اسرای جنگ را که اغلب بدون اسلحه بودند، قسماً در دهن توپ بستند و قسماً مثل گوسفند ذبح کردند. سردار عبدالرشید خان که خود جزء اعضای خاندان شاهی بوده و سالها از پول و زحمت مردم افغانستان تغذیه و تفریح کرده بود، اینک ایستاده و حالت هموطنان خود را از دور تماشا میکرد. وقتیکه 50 نفر اسیر غزنه را بحضور شاه شجاع پیش کردند، یکی از اینها فریاد کرد و شاه را «نوکر فرنگی» خواند. به همین سبب بود که 50 نفر را حلقوم بریدند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 530 و 531).

در دوره حامد کرزی : قوای آمریکا و ناتو که به کمک جواسیس ائتلاف شمال اینک در یک جنگ خونین تمام عیار گیر افتیده، دیگر از تحکیم صلح و بازسازی حرفی نمی‌زنند و پیوسته از مرکزیت خود در آمریکا و اروپا تجهیزات و عساکر تازه دم می‌طلبند. اینک امریکا تصمیم دارد 30 هزار عسکر تازه دم به افغانستان بفرستد و پیوسته بر کشور های عضو ناتو فشار می‌آورد که عساکر تازه دم اسلحه و مهمات بیشتر به افغانستان ارسال نمایند. برخورد ناتو و قوای خارجی در افغانستان که بیشتر به شیوه استعماری صورت می‌گیرد باعث نفرت و انزجار مردم از خارجیان و ائتلاف شمال گردیده است. چون شکست ناتو در افغانستان برای کشور های عضو سرنوشت ساز است، بنابراین با تمام قوت در یک جنگ شرمسارانه اشتراک میکند و این، همزمان تمرین جنگ برای اعضای ناتو نیز پنداشته میشود که برای آینده ناتو که برنامه های مشابهی برای کشور های دیگر در چانته دارد، بسیار مهم است. **قرار اطلاعات سازمان حقوق بشر تنها در سال 2006 میلادی بیشتر از 1000 نفر از مردمان ملکی توسط بمباران ناتو و امریکا به کمک ائتلاف شمال کشته شده اند.** همچنان حدود 1000 نفر دیگر از مردمان ملکی تا تابستان سال 2007 میلادی جانهای خود را از دست داده اند و تعداد این تلفات در سالهای 2008 و 2009 به مراتب بیشتر گردیده است. بمباران محافل عروسی و خاکسپاری، تلاشی خود سرانه خانه های مردم، دستگیری و توقیف عوام الناس زیر نام مبارزه با تروریسم و تخریب قراء و قصبات کشور کار روزمره ناتو و امریکاست که زیر نام تعمیم دیموکراسی، دفاع از حقوق بشر، بازسازی و غیره صورت می‌گیرد. در زندانهای امریکا در افغانستان بیشتر از 12 هزار نفر زندانی اند. کشتار مردم بیگناه هر روز ادامه دارد. اعضای دولت، کابینه و شورا و مجلس اعیان مثل عبدالرشید خان که در بالا از او ذکر رفت، از خوان دشمن به قیمت خون همین مقتولان تغذی می‌کنند، قتل بیگناهان کشور خود را از دور تماشا مینمایند و لب به اعتراض نمی‌کشایند. حتی ظاهر شاه که کرزی او را بابای ملت میدانند تا دم مرگ از کشتار مردم و کشتگان ملت یادی نکرد و اعتراضی نمود و مثل همیشه به کرم اجنبی چشم دوخته بود و از طریق نواسه اش با جنگسالاران و امریکا عشو می‌فروخت. در سالهای اخیر ظاهر شاه در هر ضیافتی در آغوش متجاوزین غربی در جوار حامد کرزی و در پهلو جنگسالاران و خابنین ملی جا خوش کرده و از خوان اشغالگران به یاد کشتگان ملت خود لقمه میزد. حیف است که انسانی با آن سجایای بد بابای ملت غیور و دلیر خوانده شود. برخورد دولت دست نشانده با ملت تنها این نبود، بلکه دشمنان مردم را مدال هم داد به طور مثال سفیر ایران را (تصاویر 1 تا 4).



تصاویر 1 و 2 : رژیم ایران در حال تخریب کاشانه‌های مهاجر در شیراز. تصویر : از سایت انترنتی راوا.



تصویر 4 : آقای کرزی در حال آویختن مدال بر سینه آقای بهرامی سفیر ایران در کابل. تصویر : از بی بی سی. مؤرخ 20 سپتامبر 2007.

تصویر 3 : اعطای مدال وزیر محمد اکبر خان به آقای بهرامی سفیر ایران در کابل. تصویر : از بی بی سی مؤرخ 20 سپتامبر 2007.

«بلی آقای کرزی ! اندکی به خود آید. آخذ های ایران دو صد هزار مهاجر افغان را با هزاران توهین و تحقیر و ضرب و شتم بصورت بسیار وحشیانه و غیر انسانی و غیر اسلامی از ایران اخراج کردند و شما به سفیر شان در کابل مدال دادید. آخذ های ایران به شدت در امور داخلی افغانستان مداخله کرده و طالبان و افراد القاعده را مسلح ساخته و به افغانستان میفرستند و شما به سفیر شان مدال می دهید. آخذک های جمهوری اسلامی ایران به صد ها و هزاران حلقه ماین به افغانستان میفرستند و شما آقای کرزی به سفیر شان مدال می دهید. عماله پوشان تاریک فکر ایران 19 نفر کودک افغان را به اعدام محکوم کرده و اعدام میکنند و شما مدال میبخشید. مقامات جمهوری اسلامی ایران تقریباً بیست هزار مهاجر دیگر افغان را از کشور اخراج خواهند کرد و شما باز هم مدال خواهید بخشید...» (4). پس از شوروی، ایران مثل پاکستان، دامنه دارترین فعالیت های "حزب سازی" را در افغانستان به اجرا در آورد. احزابی که این دو کشور برای افغانستان تولید کردند سر انجام جای پای احزاب ساخته و پرداخته شوروی سابق را گرفته و خیانت های بی شماری را نسبت به افغانستان مرتکب شدند و هنوز هم می شوند. آنها يك دهه ای دیگر بیرحمانه با یکدیگر جنگیدند و افغانستان را به يك ویرانه مبدل ساختند. هیچ فرد منصفی نمی تواند نقش مستقیم پاکستان و ایران را در تداوم بحران داخلی افغانستان تا همین امروز منکر شود. ولی آقای کرزی در مقابل این همه دست و اشوری دولت ایران در امور داخلی افغانستان به سفیر آن کشور مدال می دهد.

در دوره شاه شجاع : «شاه شجاع و انگلیس بعد از تسخیر غزنه به استقامت کابل حرکت کردند و در " شیخ آباد وردک" تمام مامورین، افسران و اردوی امیر دوست محمد خان را به استقبال شاه حاضر یافتند. شاه شجاع و انگلیسها در هفتم اگست 1839 وارد شهر کابل شدند، در حالیکه هزاران نفر از شهر کابل و قصبیات اطراف برای دیدن پادشاه حقیقی افغانستان جمع شده، در راه ها و بالای دیوار ها در حالت انتظار نشسته بودند، همینکه پادشاه پدیدار شد و در پهلوی او مکناتن و جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس دیده شد، آب سردی بود که بر سر آتش احساسات مردم فرو ریخت، تا جاییکه صدایی و ندایی و سلامی از هیچ طرف برنخاست و شاه با تأثر داخل بالا حصار کابل گردید و چون عمارت سلطنتی را بعد از 30 سال دربردی بیدید به سختی بگریست، زیرا او بسیار دردناک بود و بعد از تاجپوشی در قندهار بوضاحت درک کرده بود که انگلیس ها او را مغبون ساخته و اینک در دست دشمن فریبنده خارجی به جز آله بیجانی نیست» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 533).

در دوره حامد کرزی : پس از سرنگونی طالبان در بین عده ای از افغانها خوشبینی کاذبی به آینده افغانستان بوجود آمده بود که ماهیت این امیدواری را تصور فریبنده "تحکیم امنیت و صلح، ترقی و تعالی اقتصادی" تشکیل میداد. علاوه برین در همان آغاز تشکیل اداره موقت و عده سپرده شده بود که قانونیت و جامعه مدنی در پرتو دیموکراسی که شیرازه وحدت ملی می باشد به میان می آید تا تمامیت کشور آسیب نبیند. اما سیر حوادث بر این تصورات ابلهانه خط بطلان کشیده و نشان داد که نه تنها این امید ها برآورده نشدند، بلکه یقین حاصل شد که اداره موقت و حکومت به رهبری کرزی و پشتیبانی خلیلزاد نماینده خاص بوش، دست نشانده اجنبی بوده، نه تنها اراده و توان حل مشکلات افغانستان را ندارد، بلکه به خاطر تامین سلطه اجنبی بکار گماشته شده و قوای امریکا آشکارا کشور را اشغال کرده و اداره موقت و حکومت و حامد کرزی جز آله بی جانی در دست اجنبی نمیباشند. این حقیقت تلخ بمثابه آب سردی بود که بر سر امیدهای دیرینه مردم فرو میریخت. جریانات سالهای بعدی بالخصوص سلطه اجنبی، مزدور منشی دولت دست نشانده، وضعیت بد اقتصادی، فساد اداری، چور و چپاول ثروت های ملی توسط دزدان داخلی و خارجی، زورگویی جنگسالاران و هزاران مصیبت دیگر این حقیقت را روشنتر ساخته و نفرت مردم را از اداره مستعمراتی، ناتو و امریکا افزایش داد.

3 - منابع :

- 1- میر غلام محمد غبار : افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ ایران، سال 1359 هجری شمسی.
- 2- میر محمد صدیق فرهنگ : افغانستان در پنج قرن اخیر، با ضمایم و اضافات جدید، 1988.
- 3 - Roth Ciesinger : حامد کرزی کیست؟ روزنامه "تاگس شپیگل"، برلین، مؤرخ 19 اگست 2007. ترجمه از خلیل الله معروفی، برلین، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، 21 اگست 2007.
- 4 - حمید انوری : "از کودکان جنگ تا کودکان بنگ"، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، 10 اکتوبر 2007.

پایان بخش اول

داکتر عبدالحنان روستائی
المان، دوم مارچ 2009

شاه شجاع درانی و حامد کرزی

در آئینه تاریخ

(بخش دوم)

1 - جاسوسان، خاینان و وابستگی به اجنبی :

در دوره شاه شجاع : «انگلیس ها مفید تر میدانستند که جاسوس های محلی شان فقط به حساب مملکت خودشان، البته در سایه مساعدت انگلیس، تغذیه نمایند و از پول مملکتی که خیانت به آن می کنند، صاحب نام و نشان و شهرت و اعتبار و هم زندگی مجلل و مرفه اشرافی گردند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 526).

در دوره حامد کرزی : این حقیقت در مورد جواسیس و خاینان ملی امروز افغانستان مثل جنگسالاران از قبیل سیاف، ربانی، محسنی، فهیم، اکبری، محقق، خلیلی، دوستم، علومی، گلاب زوی، قانونی و غیره نیز صادق است که به پاس خیانت های ملی که در حق کشور خود کرده اند و هنوز هم می کنند، از پول های بیت المال، دوران جنگ و بازسازی در زیر سایه حمایت غربیها صاحب ثروت و جابداد های بی حساب و زندگی مجلل و مرفه اشرافی شده اند. به گونه مثال به اساس گزارش هفته نامه امریکایی تایمز که در وسط فیروزی 2009 منتشر شد و تلویزیون "آریانا افغانستان" آنرا در پروگرام "سجیه" به بیننده های تلویزیون نشان داد، تنها رشید دوستم ماهانه 80 هزار دالر از بیت المال معاش مفت دریافت می کند. همچنان به قرار اظهارات آقای داکتر رمضان بشر دوست که در همین پروگرام به تاریخ 7 فیروزی 2009 با خانم سجیه مصاحبه می کرد، یادآور شد که در جریان کشمکش بین ولسی جرگه و حکومت در مورد سلب اعتماد داکتر رنگین اسپنٹا، وزیر خارجه دولت دست نشانده، آقای کرزی برای هر وکیل ولسی جرگه ده هزار دالر از بیت المال بخشش کرد تا آنها به افتضاح آن استیضاح پایان دهند. هزاران مثال دیگر در این مورد وجود دارد که خوانندگان گرامی از آن اطلاع دارند. اینها پولهای بیت المال و پول های بی حساب و باد آورده را به بانک های خارج انتقال داده و قصر های حیرت انگیزی در افغانستان، اروپا، امریکای شمالی، امارات متحده عربی و دگر جا ها ساخته اند. و این در حالیست که قرار احصاییه ملل متحد حدود 20 میلیون افغان زیر خط فقر زندگی می کند. به تاریخ

20 سپتمبر 2007 حامد کرزی بدترین این خابنین ملی و ناقضان حقوق بشر را به استشاره غرب دعوت کرده در مورد تفویض بیشتر قدرت و صلاحیت دولتی به ایشان، با آنها مذاکره نمود.

در دوره شاه شجاع : «انگلیس ها یک جاسوس خود را که ملا غلام نام داشت در بدل چهل هزار روپیه استخدام کرده بودند که به طرفداری شاه شجاع دست به کار شود. بعد از آنکه شاه شجاع و قشون انگلیس در افغانستان معدوم شدند، ملا غلام به هند گریخته و در لودیانه مقیم گردید. اما او در آنجا با فقر و مرض و عدم اعتنائی انگلیس به سختی جان سپرده خانواده خود را در یک حالت فجیعی در هندوستان باقی گذاشت. زیرا انگلیس ها به وجود او دیگر احتیاجی احساس نمی کردند. و بودجه انگلیس و هند حاضر نبود که پول مفت به چنین شخصی بپردازد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 526).

در دوره حامد کرزی : امریکا هم جواسیس متعددی را در افغانستان بالا کشیده و قبل و بعد از شکست شوروی سابق و سقوط طالبان بکار گماشت. همینکه این جاسوسان از چلند افتیدند، وجود آنها زاید دانسته شده از صحنه سیاسی افغانستان دور انداخته شدند، مانند گلب الدین حکمتیار، قسیم فهیم، ملا محمد عمر، قوماندان عبدالحق، حاجی دین محمد، عبدالله عبدالله، علی احمد جلالی و غیره. جواسیس امریکایی مکلفیت داشتند تا در برابر جاسوسان روسی چون برادران مسعود، ربانی، فهیم، قانونی، دوستم، گلاب زوی، علومی و غیره و همچنان جاسوسان ایران مثل اکبری، کاظمی، محسنی و غیره دست بکار شوند. شواهد به اثبات رسانیده اند که آقایون خلیلی و محقق هر دو آدم های آی اس آی پاکستان بوده و در نتیجه در خط امریکا قرار دارند. از همین سبب در به اصطلاح "جبهه ملی" که طرفداران روسیه و ایران آنرا ساختند، داخل نشدند. تاریخ عاقبت این نوکران اجنبی را چون عاقبت ملا غلام رقم می زند.

2 - عقد قرارداد ها :

در دوره شاه شجاع : «انگلیس ها که تا قندهار بدون مزاحمت رسیده و ولایت را بدون جنگ گرفته بودند، از استیلا قاطع خود در افغانستان مطمئن شدند، لهذا حلقه دوستی را که در گردن شاه شجاع انداخته و حلقوم او را میفشردند، تنگتر ساختند تا صدای او خارج نشود. اینست که معاهده هفت فقره بی مؤرخ هفتم می 1839 را بالای محبوس محترم خود امضاء کردند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 529). «به موجب یکی از مواد این قرارداد، شاه موافقت کرد تا یک دسته از قوای انگلیس بطور دائم در افغانستان مانده مصرف آن از طرف افغانستان تأدیبه شود. از طرف دیگر، افراد نیروی برتانیه خصوصاً افراد انگلیسی نژاد آن به تعرضاتی که در چنین موارد معمول است آغاز نمودند. از آن جمله قرار روایت کتاب "واقعات شاه شجاع" که از طرف خود شاه شجاع یا به امر او تألیف شده یک نفر از سپاهیان گوره که از نشئه باده سرمست بود در راه به دختر جوانی از نجبای قندهار دست انداخت. چون شاه نتوانست متعرض را به مجازات برساند مردم چنین نتیجه گرفتند که برای او جز نام شاهی دیگر اختیاری نیست، به همین پیمانه اعتبار او در انظار تخفیف یافت. و عده ای دیگر از شنیدن اخبار مربوط به عدت و قوت لشکر انگلیس روحیه شانرا از دست داده متحیر و سرگردان بودند. قرار روایت "جنگنامه"، شاه شجاع هم توسط نامه هایی عنوان سران قندهار و کابل و کوهستان آنها را به همکاری دعوت نموده و عده هر گونه انعام داده بود و یقین است که این وعده و وعید در ذهن سرداران و فیودالان بزرگ که طبقه حاکمه جامعه را تشکیل میدادند، بی تأثیر نبود» (2 : ص 253).

در دوره حامد کرزی : بعد از آنکه امریکاییها از اشغال افغانستان مطمئن شدند، آنگاه قرارداد های متعددی را یکی پی دیگر به بهانه همکاریهای ستراتیژیک نظامی و اقتصادی با محبوس خود حامد کرزی امضاء کردند که حضور طولانی و دامنه دار نظامی امریکا را در افغانستان احتواء می کنند. امریکا به این هم اکتفاء نکرده در صدد آن برآمده که در کشور ما پنج پایگاه دائمی نظامی اعمار کند. مقامات وزارت دفاع امریکا اعلان کردند که در افغانستان در شهرهای کابل، گردیز، قندهار، هرات و مزار شریف به مصرف یک میلیارد دالر پایگاه های نظامی اعمار میکنند (3). جالب اینست که امریکاییها میگویند که این کار را به اثر تقاضای دولت افغانستان انجام میدهند و این قضیه دست نشاندگی دولت افغانستان را روشنتر می کند. این تلاش نظامی امریکا در افغانستان نه تنها برای انقیاد افغانستان، بلکه همزمان در ارتباط با تهدید کشورهای منطقه از طریق افغانستان صورت می گیرد. چنانکه روشن گردیده آمادگی های نظامی که امریکا در افغانستان می گیرد، اهمیت آن فوق العاده وسیعتر و بیشتر از آنست که در ساحة افغانستان به آن نیاز داشته باشد. در حقیقت امر این احضارات و اقدامات امریکا اهمیت ستراتیژیک در سطح منطقه دارند. در کنار این احضارات گفته می شود که امریکا تصمیم دارد 50 تا 60 سال دیگر در افغانستان حضور نظامی داشته باشد. فجایع تعرضات عساکر امریکایی در عرصه های مختلف جامعه افغانی آشکار است، چنانکه میدان هوایی بگرام به مثابه نمونه فحشا، شباهت به گوشه و کنار شهر بنکاک در تایلند پیدا کرده است. قابل توجه است که ملا های امریکایی و جنگسالاران که در زیر سایه قوای نظامی امریکا به دولت باد آورده دست یافته اند، با متجاوزین همکاری مینمایند.

در دوره شاه شجاع : تشکیلات نظامی انگلیس در افغانستان تابع امر و نهی سپهسالار کابل (اول جنرال کین و بعد از او جنرال الفنتسن) بود و در پاره امور بین سپهسالار و مکناتن تناقض و اختلافی هم پیدا می شد. به همین سبب بود

که حکومت انگلیس 35 سال بعد در تجاوز دومین خود در افغانستان امور ملکی و نظامی را در یک دست (حکومت نظامی) تمرکز داد. عمده ترین کاری که سپهدار کابل در افغانستان انجام داد این بود که قشون ملی افغانستان را، که عادتاً بقیادت رؤسای متنفذ مناطق مختلفه، در قطعات جداگانه منقسم بوده و مستقیماً زیر قومانده پادشاه مملکت قرار داشتند، تماماً لغو کرده و افراد اردو را جزء اردوی انگلیسی و تحت قیادت افسران انگلیسی گذاشت و به این صورت قوماندانهای ملی دست خالی ماندند و قوت تنها در دست دشمن متمرکز گردید. در ولایات متصرفه نیز امور نظامی و حفظ امنیت عمومی و سرکوبی هر مقاومت ملی، بر عهده قوماندانان نظامی انگلیس بود (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 536).

در دوره حامد کرزی : در دوره حامد کرزی عین همین تجربه به کار گرفته شد. قوماندانان بالفعل را در افغانستان نیروهای آیسف یا به اصطلاح "نیروهای حافظ صلح" و قوتهای ناتو و امریکا می سازند که ائتلاف شمال را به پادوی و مزدوری گرفته اند. گاهگاهی بین این مراکز قومانده یعنی آیسف و ناتو تناقضاتی در تصمیم گیری و عملیات جنگی پیدا می شد. به همین سبب کشور های غربی قوتهای آیسف و ناتو را یک دست کرده و فرماندهی این قوتها را به دست ناتو سپردند. چون در چوکات قوتهای ناتو نیرو های امریکایی نیز دخیل اند، لذا قوماندانی عمومی آیسف و ناتو بدست نظامیان امریکا افتاد. بنابراین قوماندانی ناتو، قوتهای امریکایی خارج از ناتو را که تعداد شان در افغانستان به 30 هزار نفر میرسد و تا تابستان 2009 به 60 هزار سپاهی بالا می رود، نیز تحت فرمان خود آوردند. به این ترتیب قوماندانی عمومی مجموع قوتهای اجنبی در افغانستان بدست نظامیان امریکا قرار گرفت. نظامیان امریکایی از همان آغاز کار اردوی افغانستان را مانند اردوی عراق تار و مار کرده، صاحب منصبانی را که در رشته های مختلف نظامی تعلیم دیده بودند از کار بر طرف کرده در عوض آنها سرشته امور اردو را به افراد ائتلاف شمال که از علم نظام بهره ای نداشتند ولی در نوکری و نوکر منشی به اجنبی امتحان خوب داده بودند، سپرد. جالب است که آقای کرزی در محفل مراسم توزیع شهادتنامه های عده ای از فارغ التحصیلان حربی پوهنتون در جنوری 2009 از عوام الناس می پرسید که «آن همه اسلحه و مهمات اردوی افغانستان کجا شد؟» او گفت که : «افغانستان بیشتر از 400 طیاره جنگی و حدود 4000 تانک و وسایط زره دار داشت. این همه سلاح ها به کجا رفتند؟» چه مضحک است که فرد اول و مسؤل درجه یک مملکت از افراد بی غرض، عابر و غیر مسؤل می پرسد که آنهمه سلاح ها کجا رفتند. در حالیکه خوب می داند که افراد حکومت او و جنگسالاران این همه اسلحه و مهمات را تحت نظر اربابان خود به پاکستان برده و به فروش رسانیده اند. به تاسی از تجارب انگلیس ها در افغانستان و بر اساس تجارب امریکاییها در ویتنام، عراق و غیره جاها نظامیان امریکایی اردو و پولیس افغانستان را تحت فرمان و قومانده خود آورده و به جنگ برادر کشی زیر نام مبارزه بر ضد تروریسم فرستاده اند و هنوز می فرستند. قوماندانان واقعی اعم از نظامیان تعلیم یافته افغانی و قوماندانان ملی مجاهدین که در جنگ ضد روسی تجارب فراوان اندوخته بودند، دست خالی ماندند. اینک امریکاییها به اساس قراردادی که با دولت دست نشانده افغانستان بسته اند، مصارف تسلیحات و تجهیزات اردوی افغانستان را متقبل شده و خود را مکلف به پرداخت معاش بلند دالری به منسوبین اردو دانسته اند. به این ترتیب از اردوی ملی افغانستان که وظیفه اصلی آن دفاع از خاک و ناموس مملکت است، یک اردوی مزدور ساخته شده که در خدمت نظامیان امریکایی برای سرکوب و ظناران خود گماشته می شوند. زیرا امریکاییها در نظر دارند که جنگهای افغانستان را به اصطلاح خود شان "افغانی" بسازند یعنی افغان را توسط افغان بکشند. این تجربه را نظامیان امریکایی در ویتنام قبلاً تطبیق کرده بودند.

3- روش انگلیس و امریکا در افغانستان :

در دوره شاه شجاع : «بعد از آنکه قوای انگلیس در نقاط سوق الجیشی قندهار و غزنی و کابل و جلال آباد و بامیان و غیره با سواره و پیاده و توپخانه و جباخانه مستحکم گردید، وضع و رفتار انگلیس هم تبدیل شد. دیگر انگلیس ها «دوست» نی، بلکه زمامدار اصلی و حاکم نظامی افغانستان بودند. مکناتن نماینده و سفیر انگلیس از این به بعد عملاً به شکل صدراعظم و هم نایب السلطنه افغانستان در آمد. تمام امور دولت، عزل و نصب وزراء و افسران افغانی، بودجه و مالیات، مجازات و مکافات و غیره همه در اختیار او بود» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 534).

در دوره حامد کرزی : عین این قضیه در دوران حکومت حامد کرزی جریان دارد. در اول همه صلاحیت های دولتی به دست خلیزاد بود که بعد از آن بدست سفیر امریکا آقای نیومن انتقال داده شد. شاهدان عینی حکایت کردند که مامورین سی ای ای ا در هتل کابل و در میدان هوایی بگرام رحل اقامت افکنده و امور مهم دولت را اداره میکنند. تصمیم مسایل نظامی به دوش سر قوماندانان اعلا قوای نظامی امریکا در بگرام است و امور ملکی غیر مهم بدست گماشتگان امریکایی انجام می شوند. به طور مثال در سال 2006 جمیع قوماندانان امنیه ولایات توسط قوتهای خارجی تعیین گردیدند و وزیر داخله آن زمان با کمال بی شرمی گفت که : "اجازه تقرر این افراد از کشور های خارجی گرفته شده است."

در دوره شاه شجاع : «عمارت شاه و اتاق دربار او توسط افسر و عسکر انگلیس محافظه میشد. هیچ افغانی بدون اجازه صاحب منصب انگلیس حق دیدن شاه را نداشت. شاه با (850 نفر) زن و مرد و اطفال خاندان خود در ارگ بالا حصار از طرف پنجهزار عسکر انگلیسی حفاظت میشد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 534). «چون اقامت

بخشی از عساکر انگلیس در بالا حصار بر قصر محل اقامت شاه شجاع مشرف بود شاه وجود آنها را منافی حیثیت و وقار خود شمرده چند بار از مکناتن تقاضا کرد که افراد مذکور را از آنجا بیرون کند، لیکن مکناتن به دلیل نیازمندی حربی از قبول این خواهش استتکاف کرد و این امر هم یکی از علل آزدگی شاه از دوستان انگلیسی او بود (2: ص ۲۶۶ و ۲۶۷).

در دوره حامد کرزی : اماکنی که حامد کرزی در آن اقامت دارد، توسط عساکر امریکایی محافظت میشوند و محافظین شخص حامد کرزی نیز امریکاییها اند (تصاویر 1 و 2). چنانکه حامد کرزی در سپتمبر سال 2002 طی سفر خود به قندهار که زادگاه اوست، مورد حمله تروریستی یک همشهری اش قرار گرفت. امریکاییها حمله کننده را کشتند و حامد کرزی را از خشم ملت خودش نجات دادند. این چه شرم عظیمیست که حامد کرزی از قهر مردم خویش در آغوش بیگانه پناه میجوید. بر خلاف شاه شجاع، حامد کرزی از چشم انداز عساکر امریکایی دور تر نمیرود و وجود آنها را در ارگ و خانه اش منافی حیثیت و وقار خود و کشور خود نمیداند (تصاویر 1 و 2).



تصویر 2 : حامد کرزی تحت حمایت صاحبمنصبان امریکایی. تصویر : از بی بی سی مؤرخ 4 فیروزی 2007.



تصویر 1 : حامد کرزی تحت محافظت نظامیان امریکایی. تصویر : از بی بی سی.

در دوره شاه شجاع : « شاه شجاع باری به مکناتن یاد آوری کرد که افغانستان مامون است و من پادشاهم لهذا ضرورت برای اقامت قشون در کشور دیده نمیشود. مکناتن جواب داد که تا خطر امیر دوست محمد خان باقیست موجودیت قشون انگلیس در افغانستان حتمی است. انگلیس ها نه تنها بواسطه قوه شاه را در دست داشتند، بلکه از لحاظ سیاسی هم او را محتاج بخود و در عین حال زیر تهدید نگه می داشتند، زیرا تمام اوامر که بر ضد منافع مملکت و مردم و رؤسای متنفذ صادر میشد، همه بنام شاه بود. لهذا همه دشمن او گردیده بودند. از طرف دیگر انگلیسها رقبای شاه را علی الرغم تمایل او نافذ و مقتدر تر نگه داشتند. شاه شجاع با چنین جریان سیاسی و نظامی نمیتوانست جز بازیچه ای در دست انگلیس باشد و البته او مستشعر از تمام اوضاع بود و رنج میکشید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 535).

در دوره حامد کرزی : خداوند شاه شجاع آن شاه گنهگار را مغفرت کند که از انگلیس ها خواهش کرد که افغانستان را ترک کنند و افسوس بر کرزی که چنین چیزی در ذهنش هرگز خطور نخواهد کرد. امریکایی ها مثل انگلیسها دلیل می آورند که تا خطر تروریزم موجود است، از افغانستان خارج نمی شوند و این خطر را خود شان خلق میکنند تا در کشور ما باقی بمانند و به خاطر برنامه های ستراتیژیک شان کار کنند. بنابراین پیوسته عساکر تازه دم به افغانستان می فرستند و حامد کرزی و دار و دسته اش از ورود متجاوزین اجنبی استقبال می کنند. در حالیکه این خاینان خوب می دانند که قوای اجنبی هر روز در افغانستان افغان می کشد و افغانستان را بمبارد می کنند. قوای امریکایی حامد کرزی را حلقه در گوش کرده، محتاج خود ساخته و تحت تهدید نگه می دارد و رقبای او را تقویت می کند به طور مثال ائتلاف شمال و طالبان را. با امضای منشور «مصالحه ملی» مبنی بر عدم پیگرد قانونی جنایتکاران و قاتلان توسط حامد کرزی انزجار مردم از او افزایش بیشتر یافته است. و با تقرر خلقی ها و پرچمی ها و ناقضان حقوق بشر و عاملین گور های دسته جمعی در ساختار های دولتی، وی بیشتر از پیش منفور شده است. ولی او از حال زارش نمی خواهد مستشعر باشد.

در دوره شاه شجاع : به فرمان مکناتن یک عده از مبارزین ملی چون امین الله خان لوگری، عبدالله خان اچکزی و سردار شمس الدین خان باید به هندوستان تبعید میشدند. «شاه شجاع رجال مذکور را احضار و از پیشنهاد مکناتن آگاه و امر تهیه سفر نمود. ایشان گفتند که ما هرگز انگلیسان را نمی شناسیم که کیستند و چیستند. ما با نوشته شما سر از امیر دوست محمد خان تافتیم و شما را آورده بر تخت سلطنت نشانیدیم، اما دیدیم که در عهد شما هر روز فریب کاری انگلیس بنوعی ظاهر و اسباب بدنامی و رسوایی شما و مردم میگردد، پس مسؤل شما هستید. شاه که بشنید آه کشید و گفت که شما از دل من آگاه نیستید، من محکوم پهره داران و پاسبانان انگلیس هستم و چاره ای جز از سوختن و ساختن ندارم، افسوس که آنچه بود از دست رفت و مردان کاری خراسان (نام آنروزه افغانستان) و رجال با غیرت و

همت مردند و رفتند، ورنه این شمشیر من شمشیر اسلام است، هر مرد با همتی که باشد بیاید و بر دارد، مصارف چنین غازیان را من آماده خواهم کرد بشرطیکه این راز آشکارا نگردد (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 535).

در دوره حامد کرزی : باز هم خداوند شاه شجاع، آن شاه بد کار، را مرحمت کند که واقعیت اسارت خود را بیان کرد و مردم را به مبارزه ضد انگلیس دعوت نمود. ولی بدا بر حال حامد کرزی که بدنامی و رسوایی اش به آسمان کشیده و هر روز در منجلاب و ابستگی غلیظی فرو تر می‌رود و مملکت را بر باد می‌دهد ولی سر از بندگی امریکا و انگلیس بر نمی‌تابد و بر خون های ریخته شده ملت خود جشن می‌گیرد. به طور اوسط هر روز بین 20 تا 40 نفر از وطندارانش زیر بمباران امریکا کشته میشوند و خانه و کاشانه شان ویران میگردد و ماشین جنگی ناتو پیوسته دهکده های کشور را با خاک یکسان و به خون رنگین می‌سازد و حامد کرزی خلاف شاه شجاع نه تنها نمی‌سوزد بلکه پیوسته میسازد، گاهی با جنایت کاران داخلی، زمانی با جنگ افروزان خارجی و وقتی با همسایگان فتنه انگیز و هنوز از متجاوزین به خاطر این کارشان تقدیر میکند و به آنها مدال نیز می‌دهد (تصاویر 3 تا 13).

آقای کرزی نه تنها نظامیان ناتو و امریکا را مدال داد بلکه مدال غازی شاه امان الله خان، این پیش آهنگ آزادی و آزادی را بر گردن جورج دبلیو بوش، این دشمن انسان و آزادی که خون ده ها هزار عراقی و افغان را به گردن دارد، بیاویخت (تصویر 13). و این در حالی بود که الزیدی ژورنالیست حماسه آفرین خلق عراق با پرتاب کفش های خود بر سر و روی بوش، انزجار ملت خود را از او نشان داده بود.

آقای کرزی محکوم پهره داران و پاسبانان امریکایی بوده و غافل از این است که با وجود سی سال جنگ، مملکت مردان کاری و با همت فراوان دارد که میتوانند بر ضد متجاوزین مبارزه کنند. در این اواخر که از یک طرف تلفات مردم ملکی در اثر عملیات جنگی امریکا و ناتو زیاد گردیده و از جانب دیگر دولت کرزی منفور اربابان امریکایی و اروپایی شده است، آقای کرزی فریاد کاذب مبنی بر قطع تلفات افراد ملکی را سر داده و گویا با ارباب خود دهن کجی می‌کند. او می‌خواهد نقاب بر چهره بکشد و با علم کردن کشتار غیر نظامیان، مخالفت خود را با سیاست های امریکا به نمایش بگذارد و نشان دهد که گویا شاه شجاع یا ببرک کارمل نیست و می‌تواند مستقلانه تصمیم بگیرد. ولی همه می‌دانند که این علاوایی حامد کرزی و ایادی او نه به خاطر تلفات هم میهنان اوست، بلکه عکس العملی است در مقابل اربابان امریکایی که چرا از کاندید شدن او برای ریاست جمهوری آینده افغانستان پشتیبانی نمی‌کنند و چرا امریکا تصمیم گرفته که حامد کرزی و دم و دستگاه او را که تاریخ مصرف شان سپری شده است، به زیاله دانی تاریخ می‌سپارد.



تصویر 4 : حامد کرزی در حال آویختن مدال بر سینه یکی از صاحب منصبان امریکایی. تصویر : از بی بی سی.



تصویر 3 : کودکان بخون خفته هود خیل کابل که در اثر بمباران قوای امریکا و ناتو کشته شده اند. تصویر : از بی بی سی مورخ اول سپتمبر 2008



تصویر 6: بمباران وحشیانه آمریکا در عزیز آباد شیندند که در آن حدود 100 نفر کشته و حدود 50 نفر به شدت زخمی شدند. تصویر: از بی بی سی مؤرخ 24 اکتبر 2008.



تصویر 5: اعتراض مردم در جلال آباد بر ضد قوای ناتو و آمریکا که موجب تلفات ملکی گردیده اند. تصویر: از بی بی سی مؤرخ 24 جون 2007.



تصویر 8: تجاوز عساکر اجنبی به خانه و خانواده افغانها.



تصویر 7: کودکی که از گرسنگی در حال مرگ است.



تصویر 13: نوکر به سینه ارباب به خاطر قتل هزاران افغان بیگانه مدال می آویزد.



تصاویر 9 تا 12: جنگ و فقر اقتصادی که سرنوشت میلیونها افغان را رقم زده است.

چندی قبل هیلری کلینتن دولت کرزی را یکی از فاسدترین دولت های جهان خواند و آقای دی هوپ سخیفر سرمنشی ناتو فساد درونی دولت افغانستان را معادل نا امنی هایی خواند که طالبان مسبب آنند. اگر آقای حامد کرزی و دم و دستگاه او رحمی نسبت به مردم افغانستان که گوشت دم توپ قوتهای ناتو و آمریکا گشته اند می داشت، در این صورت از همان آغاز کار می توانست اعتراض کند. ولی چنانکه همه می دانند در طول هفت سال گذشته آقای کرزی و وابستگان دولت دست نشانده او کشتار هممیهنان خود را از بالای غندی خیر تماشا می کردند. و به مثابه موجودات بی

رقمی چشم ترحم بر شمشیر خون آلود اجنبی دوخته، گاهی بر میخ و زمانی بر نعل می زنند و هرگز از مزدورمنشی سر بر نمی تابند. ولی اکنون که پای آنها به زباله دانی تاریخ نزدیکتر گردیده، کاذبانه فریاد مردم خواهی بلند کرده اند. جا دارد از آقای کرزی و منسوبین دولت دست نشانده سؤال گردد که در زمانیکه هزاران نفر وطنداران بیگناه شما در ساحات مسکونی چون ارزگان، کنر ها، خوگیانی، نادعلی سعید آباد، شاه ولیکوت، عزیز آباد، غزنی، خوست، گردیز و ده ها ولسوالی دیگر زیر بمباران امریکا و ناتو در خونهای گرم خود می تپیدند و به شهادت می رسیدند شما کجا بودید؟ و چرا زبان اعتراض را بسته کرده و کشتگان را تروریست جا می زدید و بر نعش آنها در مقابل ارباب تان پایکوبی می کردید و آنگاه به مشوره ارباب تان خونبهای یک افغان را چند دالری تعیین نموده و بیهوده تلاش کردید که از یک ملت آزاد منش یک ملت خون فروش بسازید. به قول عوام اینک دولت دست نشانده "سر جوال را رها و ته آنرا را قایم گرفته است." این کوشش بسیار بی ثمر است، زیرا در دفتر تاریخ قبلاً این حقیقت ثبت گردیده که خون آن بیگناهان نه تنها بر گردن خوک گردنان نظامیان ناتو و امریکا می ماند، بلکه بر دامن دولت دست نشانده هم به عنون لکه ننگ چسبیده است. همه می دانیم که قضاوت تاریخ بر حق و بی رحم است. اگر چنین نیست چرا ببرک کارمل آن نوکر روس نتوانست با همه تلاش های مذبحخانه اش که تجاوز شوری سابق را کمک انترناسیونالیستی قلمداد می کرد از قضاوت تاریخ بگریزد؟ چرا شاه شجاع، تره کی، امین، ببرک، نجیب، صبغت الله مجددی، ملا ربانی، ملا عمر، گلبدین و دیگر دست نشانندگان اجنبی منفور تاریخ و مغضوب ملت اند. لذا دولت دست نشانده نمی تواند با فریاد های کاذب آن همه لکه های پر خون را از دامن خود بشوید.

جالبتر اینکه آقای کرزی بعد از آنکه اربابان او در کنفرانس امنیت جهانی در هفته اول فبروری 2009 در شهر میونشن آلمان بر او برآشفند، او اختلاف خود را با اربابان خود یک "گشتی نرم" جا زد. این چه مضحک ادعائیت است که پشه کور با نرغول مست خود را همزور قلمداد می کند، در حالیکه در افغانستان مثل مشهور مردم را شنیده که گفته اند که: «حد غلام باشد که با صاحب خود زور آزمایی کند». هیچ عقل سلیم نمی تواند قبول کند که برده ای که معاشخور ارباب است و تار و پود وجود او در دام وابستگی غلیظ بادار رنگ برنگ بسته است، بتواند با ارباب کشتی بگیرد. آخر به کدام زور؟ آقای کرزی هیچگاهی به زور ملت اتکاء نکرده که در آن صورت قضیه طور دگر می بود. لذا او و دم و دستگاش خسی روی آب بیش نیستند. پس کدام گشتی؟

در دوره شاه شجاع : «در اکتوبر 1841 اعلانات زیادی بدست آمد که به امضای شاه شجاع مردم بقیام و جهاد بر ضد انگلیس دعوت شده بودند... شاه شجاع به مکناتن پیشنهاد کرد که با انقلابیون مصلحه کند و رهبران شان معاف شمرده شود... انگلیسها که از قیام مردم مشوش شدند، خواستند در بالا حصار پناه ببرند، مگر شاه شجاع نپذیرفت و گفت که مکناتن را هم در بالا حصار قبول کرده نمی توانم و هم تعمیر بزرگی را بنام ترمیم مجدد ویران کرد... در نوامبر شاه پیشنهاد صلح به مجاهدین نمود... بالاخره مکناتن به لارد اکلند نوشت که شاه شجاع بما خیانت میکند، باید دوست محمد خان به کابل رجعت داده شود... در دسمبر انگلیسها به شاه شجاع پیغام دادند که از بالا حصار به قتل نظامی بیاید تا با هم یکجا به جلال آباد روند، اما شاه قبول نکرد... در دسمبر شاه اعلان جهاد ملی را بمقابل انگلیس امضاء کرد. شاه شجاع نه اینکه رفتن با انگلیس را نمیخواهد بلکه طبقات مختلف مردم را بر ضد انگلیس تحریک میکند... در مارچ 1842 شاه شجاع امر نامه تخلیه جلال آباد را به جنرال سیل فرستاد...» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 536).

در دوره حامد کرزی : دولت حامد کرزی نه تنها خواهش تخلیه افغانستان را از قوت های خارجی ندارد، بلکه مخالفین خود را به نام های مختلف منجمله طالب دستگیر و به امریکا تحویل می دهد که مجازات کند. در حالیکه خودش از جمله کسانی است که از همان آغاز ارتباطات سیاسی و دیپلماتیک طالبان را با امریکا برقرار نمود. او در مصاحبه ای با کانال تلویزیونی الجزیره به تاریخ نهم اکتوبر 2002 میلادی گفت : «در ماه می 1994 میلادی در شهر کویت پاکستان بودم که طالبان ظهور کردند و مرا در مقدمه حرکت خویش جا دادند. من در آغاز از جمله مؤسسين این جنبش بودم.» مفسرین امور سیاسی بدین باورند که طالبان پروژه امریکا و انگلستان است که به کمک سازمان جاسوسی نظامی پاکستان به وجود آمده است. کرزی بارها گفته است که عضوی از گروه طالبان است. به قول یک محقق آلمانی (4) ارتباط قبلی کرزی با طالبان باید آنقدر نزدیک بوده باشد که قرار بود طالبان او را به حیث نماینده خود در سازمان ملل متحد پیشنهاد نمایند. اینک غربی ها همه مناطق سوق الجیشی و فرارگاه های نظامی اردوی افغانستان را تصاحب کرده و حامد کرزی را در قفس طلایی محبوس کرده اند. حامد کرزی نه تنها خواست خروج نیرو های اجنبی را ندارد بلکه مدام به تضرع می پردازد که آنها نیرو های خود را نه تنها از افغانستان خارج نکنند، بلکه به تعداد آنها بیافزایند. زیرا کرزی میداند که اگر نیرو های بیگانه از کشور خارج شوند، دوران او هم به پایان میرسد. رحمت بر شاه شجاع، آن شاه گنهگار باد که بالاخره به فریاد ملت لیبیک گفت و بر ضد انگلیس اعلان جهاد داد. حامد کرزی به مثابه محبوس سرا پا گوش به فرمان اجنبی است و بر ضد منافع ملت خویش حرکت میکند. اگر احیاناً سر از بندگی امریکا بر دارد، شاید هم امریکا نوکر دیگری از ائتلاف شمال را به مزدوری انتخاب کند. **ائتلاف شمال به خصوص شورای نظار که سر خیل وطنفروشان دوره گرد اند به کمال خوشی به پابوسی بیشتر امریکا رفته و آنگاه استدلال اسلامی خواهد آورد.**

در دوره شاه شجاع : «در هر حال تشکیلات انگلیسی در افغانستان بسیط بود : مکناتن امور صدارت را در دست داشت. الکساندر برنس به حیث وزیر داخله و منشی او موهن لال بود. موهن لال بعلاوه این کار، وظیفه ریاست استخبارات را نیز ایفاء مینمود. نمایندگان سیاسی انگلیس در ولایات افغانستان بحیث والی و نماینده مکناتن، امور ملکی را بعهده داشتند. منتهی مکناتن و برنس و نمایندگان کشوری آنها، اسماً این عناوین را اختیار نکرده بودند، اما عملاً عین وظایف را اجرا میکردند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 536).

در دوره حامد کرزی : بر خلاف دوره شاه شجاع در دوره کرزی تشکیلات متجاوزین بسیار وسیع و بگرنج است. چنانکه هزاران امریکایی و انگلیس در سفارت و مؤسسات امریکایی، انگلیسی و سازمانهای جاسوسی در فعالیت اند و سیاست داخلی و خارجی کشور ما را تعیین میکنند. اکثر ادارات مهم دولتی منجمله دفتر ریاست جمهوری از طریق به اصطلاح مشاورین، NGO ها و متخصصین امریکایی و انگلیسی در جهت منافع غربی ها زیر نام افغانها رهبری میشوند. امریکاییها از اردو و پولیس گرفته تا امنیت ملی همه را تصاحب کرده برای خود تشکیلات امنیتی، ملیشه و زندانهای شخصی ساخته اند و در بعضی مناطق به کلانهای قومی معاش مستمری مقرر کرده اند. در یک کلام همه اداره های مهم را قبضه کرده اند، بدون آنکه نامهای خود را در ادارات مهم دولتی بنویسند.

در دوره شاه شجاع : «اما انگلیس ها در مرکز و ولایات هنوز ناچار بودند که حکام و مامورین افغانی را در پهلوی نمایندگان سیاسی خود، خواهی نخواهی بپذیرند، زیرا توده های مردم متوجه اوضاع شده بودند، لهذا انگلیسها فعالیت خود را ظاهراً توسط حکام و مامورین افغانی بنام شاه دوام میدادند. اما نمیخواستند این حکام و مامورین سر مویی از دساتیر انگلیسی انحراف نمایند ولو مقام شهزادگی داشته باشند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 536).

در دوره حامد کرزی : این واقعیت های دوره شاه شجاع با دوره حامد کرزی بکلی مطابقت دارد. امریکاییها در ظاهر مؤسساتی چون حکومت، ولسی جرگه، مشرانو جرگه، نهاد های جامعه مدنی، سازمان حقوق بشر، اداره ملل متحد و غیره به وجود آورده اند که هیچ کدام آنها نمیتوانند از فرمان امریکا سر پیچی کنند. اکثریت والیان و قوماندانان امنیه همه به فرمان غربی ها تعیین میگرددند. طوریکه در بالا ذکر شد، وزیر داخله در جریان مقرری جدید قوماندانهای امنیه در سال 2006 گفت که : «اجازه تقرر این قوماندانها از کشورهای غربی گرفته شده است.»

در دوره شاه شجاع : «شاه شجاع حکومت کابل را به یک نفر مجرب و پخته سال و صدیق خود "ملا عبدالشکور خان" داد. این شخص در هند هم همراه شاه شجاع بود. ملا عبدالشکور که با فن اداره آشنایی داشت، در مدت کم توانست عملاً مردم را متیقن سازد که امر و ناهی کشور شاه است و انگلیسها مهمانان موقتی بوده بزودی از مملکت خارج میشوند. او در اجراءات خود توصیه نامه های برنس را در برابر چشم مردم میدرید و بر ضد آن عمل میکرد و باز در خفا به ترضیه انگلیس ها میپرداخت» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 537).

در دوره حامد کرزی : عین کار ملا عبدالشکور خان را ملا های امریکایی، روسی، عربی و ایرانی مانند ملا صبغت الله مجددی، ملا فضل الهادی شینواری، ملا عبدالرسول سیاف، ملا برهان الدین ربانی، ملا قانونی، آخوند کریم خلیلی و باقی هم مسلمان شان انجام میدهند، با این فرق که ملا عبدالشکور خان کم از کم فن اداره را بلد بود و این ملاها به جز فن و فنون فرهنگی چیزی دیگر نمی دانند. جالب است که بسیاری این ملا ها در پاکستان همکاسه حامد کرزی بودند. بعد از نصب کرزی بر قدرت توسط امریکاییها یکی از این ملا ها بر سر حامد کرزی دستار بسته کرد و این دیگری او را اولی الامر کشور و سایه خداوندش در زمین دانست. اینها هم اجنبی ها را که بزور خود کشور ما را اشغال کرده اند، مهمان خوانده و همکاری با ایشان را ضرور میدانند، چنانکه ائتلاف شمال مثل گذشته در پیشاپیش نیرو های امریکایی و ناتو به کشتار هم میهنان و به تخریب ملک خود مصروف است. این ملا ها گاهی چون ملا عبدالشکور خان در ظاهر به خاطر نشر کاریکاتور های پیامبر اسلام و یا توپ های فوتبال که کلمه مبارکه در آن نوشته شده بود و توسط امریکاییها در پکتیا توزیع گردید، ترسنده ترسنده انتقاد کردند. ولی در خفا مثل ملا عبدالشکور خان رضایت امریکاییها را فراهم کرده و در هر خوانی که در آن اجنبیان دیده میشوند بر آن لمیده اند و به سلامتی زورمندان لقمه میزنند و بعد از آنکه نعمتی از خوان یغما ربودند، آنگاه ادعیه و اوراد اسلامی سر داده موفقیت مزید دشمنان دین خود را مسألت مینمایند. آقای صبغت الله مجددی امریکایی ها را به حیث برادران خود اعلان کرد و این کاری بود که خانواده مجددی برای سقوط دولت شاه امان الله خان، انگلیس ها را برادر خوانده بود.

در دوره شاه شجاع : «انگلیس ها بتدریج رجال صادق و ملی را از شاه و امور دولت بیگانه و دور کرده، اشخاص فرومایه و خاین به وطن را میدان دادند. زیرا این یکی از مختصات سیاست انگلیس بود که در کشورهای مورد دسترس رجال کاری ملی را موقع تبارز نهد و با فشار و تبلیغ و اتهام آنانرا در اجتماع خنثا سازد، و بر عکس افراد هیچکاره و آله دست را با زور پروپاگند و جاه و جلال وارد صحنه سیاست کرده و مشهور سازد. بسا از این گونه "قهرمانان" میان تهی و مصنوعی نقش های منفی بازی کردند، در حالیکه به جز بازیچه آماسیده و متورم چیزی نبودند.... عناصر ملی بعد از استقرار شاه شجاع و سیطره اجنبی ملتفت شدند که از شاه جز اسمی باقی نیست، و دشمن خارجی در زیر نام او تسلط خود را در افغانستان قایم میکند. پس همه قلباً بر ضد شاه و انگلیس گردیده در جست و جوی راه نجات برآمدند. انگلیسها تمام این چیز ها را میدانستند اما کمتر از "واقعیت" به آن اهمیت میدادند، چرا که ایشان امید به شمشیر و خدعه خود داشتند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 537).

در دوره حامد کرزی : امریکاییها عین کار انگلیسیها را کرده و میکنند با این فرق که امریکاییها از همان آغاز کار توسط خلیلزاد عناصر فرومایه و خاین به وطن، تبهکاران، جنگسالاران و ناقضان حقوق بشر را میدان دادند و در ترکیب دولت و حکومت شامل کردند تا به وسیله آنها به اهداف خود برسند. در هر حال چون تعداد خائنین کلان زیاد و چوکیهای وزارت کم بود، لذا اداره مستعمراتی وزارت های بی لزوم دیگری به وجود آوردند. باقی خائینان ملی را اعم از خلقی - پرچمی، اخوانی و چند شعله ئی مرتد و خاین به ملت را، در ولسی جرگه و مشرانو جرگه و دیگر رده های بالایی دولت نصب کردند. افرادی چون قسیم فهیم که منصب مارشالی بدست آورد و دوستم که لقب جنرالی حاصل کرد، جز بازیچه آماسیده و متورم چیزی نبودند و نیستند، جز اینکه بیگانگان را در اشغال کشور خود یاری رسانیدند. وقتی فهیم، این بازیچه آماسیده، خودش را در سپتمبر 2007 در دفاع از وطن سرخیل میدان دانست، نویسنده و طنتخواهی به جوابش چنین نوشت : «مارشال صاحب شما در برابر کی از وطن دفاع میکنید؟ در برابر امریکاییها یا انگلیس ها؟ شما که امروز مارشال هستید و در صحنه حضور دارید از برکت فرماندهان امریکایی و انگلیسی تان است و شما جرئت ندارید که با آنها چشم در چشم شوید. اگر در مقابل طالبان و القاعده از افغانستان دفاع میکنید، ما دیدیم دفاع مردانه تانرا و نیز فرار مردانه تانرا از کابل و پناه بردن تانرا به دره پنجشیر. این شما و قوماندانان فروخته شده تان بودید که از امریکاییها تقاضاء میکردید به شدت بمباردمان خود بیفزایند، ورنه شما و افراد تان قادر به درهم شکستن خطوط دفاعی طالبان نیستید» (5). امروز هم مردم افغانستان دانسته اند که از بازیچه های آماسیده حامد کرزی و دم و دستگاه او جز اسمی باقی نیست، و دشمن خارجی در زیر نام آنها تسلط خود را در افغانستان قایم میکند. از همین جاست که تنفر ملت از دولت روز تا روز بیشتر شده و مقاومت مردم بالا گرفته و این غیر از مقاومت طالبان است که خود بدست امریکا از طریق سازمان جاسوسی نظامی پاکستان اداره میشود.

در دوره شاه شجاع : «انگلیسیها در رفتار با عامه مردم نیز از سیاست "تخویف" پیروی کرده در مجازات، حبس و مصادره و تبعید و ضرب روا می داشتند. این روش تخویفی انگلیس در یک میزان متوقف نمی ماند بلکه مرحله به مرحله تشدید میگردد و در تبدیل هر مرحله یا حکومتی، اوضاع اداری قسی تر و خائینانه تر میشود، تا مردم بکلی از بهبود زندگی نا امید و بالاخره بمغلوبیت خود قانع گردند و به بندگی و حقارت عادی شوند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 537).

در دوره حامد کرزی : امریکاییها هم سیاست تخویف را پیش گرفته با ایجاد زندانهای مخوف گوانتانمو، اروپای شرقی و بگرام زندانی های افغان را به این محابس می اندازند. در صحنه نظامی هم اگر وجود مخالفی را در قریه ای حدس بزنند، آن قریه را مورد بمباران و تهاجم وحشیانه قرار میدهند. نگارنده صحنه دلخراشی را در یکی از تلویزیون های آلمان در سال 2007 دید که عساکر امریکایی دروازه محقر یک خانه گلی را با لگد شکستانده، آنگاه داخل آن کلبه گردیده و همه ریز و پاش آن خانواده را پیش روی زن و اولاد های آن شکستانده و روی هم ریختانند. آنگاه دو مرد را بیرون کشیده به محضر زنان و فرزندان شان آنها را به گلوله بستند. به تعقیب آن یک مشت هیز می را که اولاد های آن خانواده جهت پخت و پز و سردی زمستان جمع کرده بودند، به آتش کشیده و کشتگان دست خود را بر روی آن آتش گذاشته و در پیش چشمان بازماندگان شان سوختانند. با این کار امریکاییها گویا خوف و ترس ایجاد میکنند، غافل از آنکه این عمل آنها در اول زبونی خود شانرا به نمایش میگذارد تا ترس مردم را و در ثانی افغان از چنین عملی به جای ترس تحریک بیشتر به اخذ انتقام می گردد.

در دوره شاه شجاع : «از طرف دیگر چون مصرف قشون تجملی و گراف بود، خصوصاً که خانم های انگلیسی هم با خدم و حشم وارد شده بودند، در تزئین مالیات به استثنای مالیات گمرکی سعی میورزیدند. به این ترتیب نرخ آرد و نرخ سایر غله و حبوب و میوه بلند رفت و یک قشر محترک و سودخوار به میان آمد. این با خواسته های سیاسی انگلیس مطابقت میکرد. زیرا انگلیس و پیروان او عقیده راسخ داشتند که برای اداره کردن بی سر و صدای یک کشور، از همه بیشتر فقر عمومی و شدت احتیاج مردم، عامل مؤثر است و ملتی که در مُرداب فقر و احتیاج دست و پا میزند، آنقدر گنگس و بخود مشغول است که دیگر فرصت دیدن بجانب دستگاه حاکمه ندارد، و اگر فی المثل خواسته باشد سر از لجن بردارد، تنها ضربت مشتی کافیسست که او را در عمق مرداب فرو برد. در همین دوره کوتاه انگلیس ها بود که مثلی در کابل ایجاد شد و آن اینکه : **تا وقتیکه یک ران گوسفند در دکان قصاب در طول روز بی خریدار نماند، دولت بالای ملت حکومت دلخواه کرده نمیتواند.** و این وجیزه در وقتی صادق آمد که هنوز سرمایه داری در افغانستان پدیدار نشده بود تا فقر عمومی مولود سیستم قهری اقتصادی باشد، بلکه افغانستان هنوز در مرحله فیودالی و اقتصاد طبیعی و نیمه طبیعی که "متکی بر خود" بود، سیر میکرد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 538).

در دوره حامد کرزی : این تحلیل داهیانه مرحوم غبار مثل ارزیابی های دیگرش در اوضاع و احوال کنونی افغانستان صد در صد مصداق مییابد. مصارف تجملی اداره مستعمراتی امریکا یعنی دولت دست نشانده افغانستان فوق العاده گراف است. وزراء و مامورین بلند پایه دولت هزار ها دالر معاش داشته، موتر های قیمتی سوار شده، خدم و حشم و محافظ فراوان دارند. هر وزیر را یگ دلگی عسکر اجنبی و عسکر داخلی از ترس مردم محافظت می کند و هر وکیل ولسی جرگه چهار نفر محافظ دارد تا او را از خشم و قهر موکلینش نگاه دارد. این ها نه تنها از بیت المال بلکه از منابع بین المللی چون ملل متحد، اتحادیه اروپا و سازمانهای جاسوسی خارجی پول دریافت میکنند. اعضای ولسی

جرگه و مشرانو جرگه ماهانه بیشتر از صد هزار افغانی معاش میگیرند و هرکدام شان موتر و موتروان و محافظ و کمپیوتر و بسی امتیازات دیگر دریافت میکنند. کار این ها برای ملت ملموس نیست ولی خدمت شان به بیگانگان آفتابییست (عده ای معدودی از وکلاء شخصیت های محترم و ملی بوده، حساب شان از خاینان جداست ولی افسوس که در صف خاینان در پارلمان استعماری جا گرفته اند). این همه مصارف از دارایی ملت پرداخت میگردد در حالیکه پول های بازسازی از طریق اکثریت همین خاینان در زد و بند با NGO ها غارت میگردد. و این در حالیست که حد اوسط معاش مامورین پایین رتبه دولت حدود 2000 افغانیست. معاش معلمین که هم در همین حدود است پرداخت آن گاهی تا سه ماه به تعویق می افتد. عناصری از دولت با دلایان داخلی و خارجی سازش نموده و نرخ ها را زیر نام بازار آزاد بالا برده و یک قشر محتکر و سودخوار را به میان آورده بازار را تحت کنترل خود دارند. در چنین اوضاع و احوال اکثریت مردم در گرسنگی و فقر به سر میبرند و نرخ مواد مورد ضرورت مردم، بخصوص مواد ارتزاقی هر روز بالاتر میرود. نرخ یک بوجی آرد که 8 سیر است در ماه سپتمبر 2007 به 1020 افغانی و قیمت یک سیر برنج به 360 افغانی بالا رفته است. یک گزارش تازه به اصطلاح کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (6) نشان میدهد که بیش از 60 در صد جمعیت کشور بیکار اند و 20 میلیون افغان زیر خط فقر زندگی می کنند و درآمد روزانه شان کمتر از 50 افغانی (یک دالر) است. به اساس این گزارش نیمی از کل جمعیت افغانستان به آب نوشیدنی صحتی دسترس ندارند. این گزارش حاکیست که 85 در صد مردم سراسر کشور به خدمات صحتی و بیش از 90 در صد کودکان به امکانات آموزشی ابتدایی دسترس ندارند. پایتخت به سرزمین صدها هزار بیکار و بی روزگار بدل شده است. خوانندگان گرامی میتوانند وضع اقتصادی رقت انگیز باشندگان کابل را در نامه مورخ 28 اگست سال 2007 آقای سمندر زیر عنوان "نامه ای از کابل" (7) مطالعه فرمایند. او مینویسد که: «در داخل شهر کابل هزار ها خیمه پلاستیکی را میبینی که مردم در همین آفتاب سوزان زیر آن زندگی میکنند. در هر گوشه کابل فقر، گرسنگی، بیکاری و بد بختی و ظلم و استبداد بیداد میکند. در همین کابل دیروز یک زن را دیدم که کودکش را میفروخت چون مصارف او را نمیتوانست پوره کند. در شهر کابل و در هر کوچه آن که راه بروی در هر چند قدمی ات زنهایی دریوزه گر یا گدا را با مردان و کودکان گدا و یا سوال گر میبینی. مردان و زنان معیوب و کودکان بیش از حد تصور در روی سرک ها و کوچه ها و پس کوچه ها دست دراز نموده و پول یک شکم نان را میخواهند. من کودکانی را میشناسم که مسوولیت پیدا نمودن نان برای خانواده های پنج نفری و اضافه تر از آنرا بدوش دارند.... این گوشه یک کابل است. گوشه کابلیکه اکثریت مردم در آن زندگی مینمایند. اما یک کابل دیگر هم وجود دارد. در کابل دیگر انسانهایی اند که گرسنگی و فقر را نمی شناسند و عیش و نوش شبانه روزی شان ادامه دارد» (7).

ولایات کشور وضعی بدتر از کابل دارند چنانکه از بهر مثال در سالهای 2007 و 2008 در مناطقی از بدخشان، سمنگان، چغچران، غرستان، بادغیس و غیره هزاران نفر از گرسنگی و سرما جان دادند. هم دولت دست نشانده و هم به اصطلاح جامعه بین المللی آگاهانه به پروژه های نمایشی بسنده کرده و زیر ساخت های اقتصادی کشور را نه تنها باز سازی نکرده اند، بلکه زیر نام بازار اقتصاد آزاد، کشور را به قهقرا برده اند. «مافیای چون غرب و اروپا با خریداری اراکین دولت افغانستان و پول وحشتناک شان افغانستان را مبدل به یک کشور کاملاً وابسته با اقتصاد متورم نموده اند. همه مسایل باید در گرو سکتور های خصوصی بوده و دولت به عنوان ضعیفترین و فاسد ترین ارگان سیاست گذار آن باشد» (8). در این رابطه وزرای مالیه، اقتصاد و تجارت دولت دست نشانده مجری سیاست های ضد مردمی هستند که زمینه انهدام اقتصاد ملی را به نفع اقتصاد غارتگران بین المللی آماده کرده اند. به این ترتیب فقر عمومی شدت یافته و احتیاج مردم روز به روز بالا میرود و این با خواسته های اشغالگران مطابقت تام دارد تا که مردم به فکر دولت دست نشانده و استعمار و اندیشه مملکت اشغال شده نیافتند.

در دوره شاه شجاع : «اما انگلیس ها علی الرغم تزبید بر مالیات، از عوارض گمرکی بسیار کاستند تا امتعه انگلیسی به کثرت وارد شده صنایع دستی و محلی کشور را از بین ببرد. وقتیکه شاه مداخله کرد مالیات بر واردات گمرکی را مجدداً افزود، مکناتن نگذاشت و به حمایت تجار دلال و سود خوار برخاست» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 538).

در دوره حامد کرزی : یکی از عوامل اشغال افغانستان در پهلوی مسایل ستراتیژیک نظامی، سیاسی و اقتصادی تصاحب منابع مواد خام و تسلط بر بازار فروش است. بر همین مبناست که اشغالگران، ملک ما را به کشور مصرفی تبدیل کرده اند که اکثریت عظیم ضروریات کشور از خارج وارد میگردد و در داخل کشور متاع قابل ذکری تولید نمی شود. باز هم باید در حق شاه شجاع دعای خیر کرد که در موضوع به طرفداری صنایع و تجار ملی مداخله کرد و تاسف بر کرزی و دم و دستگاهش که در پیش چشمان خود فعل و انفعالات خانه برانداز سرمایه امپریالیستی را در مورد اقتصاد کشور می بینند و حرفی به زبان نمی آورند و اقدامی نمیخواهند بکنند. در این رابطه قابل یاد آوریست که وزرای مالیه، اقتصاد و تجارت کشور از همه بیشتر خیانت میکنند و دروازه های کشور را به روی امتعه خارجی به صورت فراخ باز مانده اند.

در دوره شاه شجاع : «در ته این اوضاع ظاهری یک فعالیت سیاسی خاینانه بی هم در کشور جریان داشت و آن اینکه انگلیس ها با تمام دقت میکوشند که برای تضعیف ملت افغانستان و هموار شدن راه استعمار در بین توده های

مردم و هم حلقه های اشرافی و فیودالی و روحانی، خصومت و رقابت و اختلافات جدی از نظر سیاست و سمت و عشیره و مذهب و زبان و غیره ایجاد نماید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 538).

در دوره حامد کرزی : در این دوره هم اجنبی ها همان کار استعمار کهن را انجام میدهند، چنانکه در عراق سنیان و شیعه ها را با هم به جنگ انداختند. استفاده از مردمان ساکن در شمال افغانستان برای در هم کوفتن مردم جنوب این کشور سیاست استعمار نوین است. این سیاست در واقعیت امر و به صورت عموم انداختن اقوام غیر پشتون در برابر قوم پشتون است. در این سیاست شوم استعماری ائتلاف شمال به مثابه ستون اصلی استعمار شرق و غرب به جان هم میهنان خود افتیده و در پیشاپیش ارتش استعماری در حرکت است. ائتلاف شمال به خصوص شورای نظار قوت های ناتو و امریکا را در تخریب وطن مدد میسرسانند. جانب دیگر این بازی مدهش را نیرو های سیاه و تاریخزده طالبان تشکیل میدهد که جلو آنها نیز بدست امریکا است. امریکا دیربست برای افغانی ساختن جنگ های افغانستان تلاش دارد و در صدد آنست که تلفات نیروهای امریکایی را به حد اقل تقلیل دهد و افغان را توسط افغان بکشد. از اینروست که ائتلاف شمال را پیش انداخته و به قتل پشتونها و تخریب مناطق پشتون نشین میگردارد. از همین روست که نفاق های قومی، سمتی و مذهبی دامن زده میشوند و شورای نظار، سمتی ها، پرچمیها از یک جانب و عده ای از افراد "افغان ملت"، خلقیها، طالبان و عده ای نا بخرد دیگر اعم از اشراف و روحانیون خود فروخته و معاشخور استعمار از جانب دیگر همه روزه به این آتشی که بیگانگان افروخته اند، دامن میزنند.

4- منابع :

- 1- میر غلام محمد غبار : افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ ایران، سال 1359 هجری شمسی.
- 2- میر محمد صدیق فرهنگ : افغانستان در پنج قرن اخیر، با ضمایم و اضافات جدید، 1988.
- 3- بی بی سی : ایالات متحده امریکا در افغانستان پایگاه های نظامی اعمار میکند. صفحه انترنیتی بی بی سی، بخش افغانستان، مؤرخ 29 سپتمبر 2004.
- 4- Roth Ciesinger : حامد کرزی کیست؟ روزنامه "تاگس شپیگل"، برلین، مؤرخ 19 اگست 2007. ترجمه از خلیل الله معروفی، برلین، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، 21 اگست 2007.
- 5- حمید انوری : "مارشال بی کتاب و ترس از کتاب"، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، 19 سپتمبر 2007.
- 6- بی بی سی : گزارش افغانستان از وضعیت اقتصادی و اجتماعی، صفحه انترنیتی بی بی سی، بخش افغانستان، مؤرخ 30 اگست 2007.
- 7- باقی سمندر : نامه از کابل. پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، 28 اگست 2007.
- 8- محمد سالم هلالی : نامه سرگشاده به آقای عصمتی. پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، 20 سپتمبر 2007.

پایان بخش دوم

داکتر عبدالحنان روستائی
المان، 25 مارچ 2009

شاه شجاع درانی و حامد کرزی در آیینۀ تاریخ

(بخش سوم)

1- مدافعه افغانها :

در دوره شاه شجاع : «یکی از جنرالهای انگلیس (میجر جنرال ایری) راجع بمدافعین افغانی چنین نوشت : "باید عساکر انگلیس در استعمال اسلحه ناریه از افغانها درس میگرفتند. افغانان با تأمل نشانه میگیرند و به ندرت آتش شان هوائی میروند، در حالیکه افراد ما بدون استهداف، انداخت هوائی می کنند." لیدی سیل که جنگ های کابل را به چشم سر می دید نیز در این موضوع چنین نوشت : "چیزیکه راجع به بی عاطفگی و جبن افغانان گفته می شود، تنها نظر انگلیسی است، در حالیکه افغانها یک نژاد قوی و خوب بوده و از قتال باکی ندارند. افغان بدون ترس در مقابل توپ می ایستد و سیلوه خود را بکار می اندازد. وقتی که او یک موضع را اشغال کرد، دیگر استرداد آن مشکل است. همین لیدی راجع به جنگ مشهور "بی بی ماهرو" که منجر به شکست اردوی انگلیس گردید، چنین مینویسد :

«مبارزین افغانی از بالای تپه مرنجان در صفوف سپاه انگلیسی چنان فرو ریختند که گرگ در رمه گوسفندی داخل میشود.» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 544).

در دوره حامد کرزی : عساکر متجاوز اجنبی در افغانستان فاقد روحیه جنگی اند، زیرا برای کدام هدف معقول نمی رزمند. لذا با ترس فراوان زیر تأثیر مدافعه مردم، اقلیم ناگوار و عوارض خشن طبیعی افغانستان جنگ می کنند و همیشه پشه را با توپ می زنند. از همین سبب است که هر تجمع مردم را حمله بالای خود دانسته بدون استهداف به صورت اکثر محافل عروسی، خاکسپاری، خیرات و غیره و حتا گاهی دوستان خود را بمبارد کرده باعث انزجار بیشتر مردم می گردند. از همین سبب یک تن از مفسرین سیاسی امریکا "افغانستان را ویتنام اوپاما" خواند. در طول هفت سال گذشته قوت های ناتو و امریکا نتوانسته اند تنها در ولایت هلمند به جز یکی دو ولسوالی بر مناطق بیشتری مسلط شوند. وضع کنرها و نورستان و لغمان هم به همین منوال است. در قبال شکست های پی در پی متجاوزین و کشتار مردم بی گناه، در حالیکه دولت دست نشاندۀ از ارسال قوای بیشتر امریکا و ناتو در افغانستان استقبال کرد، مدافعه مردم از خاک شان روز به روز بیشتر می گردد. و این حقیقتی است که در تجاوز روس به افغانستان نیز صورت پذیرفته بود، چنانکه خلقی ها و پرچمی ها نیروی تازه می خواستند ولی مردم توانستند با وجود عدم توازن نظامی، شوروی را به زانو درآورند مثلیکه امروز ناتو را به زانو درآورده اند.

در دوره شاه شجاع : «اینست که بار دیگر میرفت یکی از مشخصات ملی افغانستان تبارز کند و آن اینکه در مقابل دشمن خارجی طبقات مختلف کشور در صف متحدی قرار گیرند، اعم از دهقانان و پیشه وران و اکثریت فیودال و روحانی و غیره» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 539). «البته معنویات جنگ آوران افغانی از دشمن برتر بود. هر سواره افغانی یک پیاده را برداشته وارد میدان جنگ میکرد. تفنگچی افغان از فاصله 300 متر هدف را خطا نمیکرد. توپچی افغان گله های نه پونده دشمن را بعد از اغتنام توسط چکش کوفته و در توپهای 6 پونده خود استعمال میکرد. افراد هر یک در زمستان پوستینچه بی در بدن، سناچی از تلخان یا گندم بریان در پشت، کدو صراحی پر از باروت در کمر بند و سواره مقداری از علوفه اسپ در خرچین خود داشت. این قشون در هوای آزاد و بعضاً روی برف میخوابید و با مثنی از گندم و تلخان تغذیه میکرد. البته مبارزین افغانی بی قوت الظهر نبودند. زنان برای آنان نان می پختند و در عبور سپاه دشمن از بازار ها، سنگ و کلوخ و آب جوش بر فرق ایشان می ریختند. ملا ها در دهات گردش کرده، ملاک و غله داران را از فروش غله بدشمن باز میداشتند. نوکران رسمی دولت و ملازمان شخصی افسران، اخبار و مکاتبات سری دشمن را به اردوی ملی میرساندند. صنوف مختلفه مردم متحداً جان و مال خود را در راه دفاع آزادی کشور وقف کرده بودند. پس غلبه چنین جنگاورانی بر یک اردوی اجنبی حتمی بود» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 544).

در دوره حامد کرزی : در جنگ ضد روسی همه مردم افغانستان سهیم بودند و در مقابل دشمن خارجی که تا دندان مسلح بود طبقات مختلف کشور بخصوص طبقات فقیر و پا برهنگان در صف متحدی برای دفاع از خاک خود جنگیدند. اینها جان و مال خود را فدای آزادی میهن نموده و آخرین عسکر متجاوز روسی را به تاریخ 15 فبروی 1989 از کشور شان بیرون ریختند. اینک این وطنخواهان در برابر استعمار نوین غرب نیز مبارزه میکنند. وضع کنونی طوریست که در یک طرف استعمار نو سایه افکنده و در جانب دیگر نیروهای سپاه و تاریخزده طالبی مقاومت اصیل مردم را دزدیده اند. بسیاری ملا های رسمی و دولتی و دولتمردان در مقابل پول زیر فرمان استعمار رفته و در ریختن خون مردم خود به متجاوزین مدد می رسانند. ولی این نیرو های مزدور میرنده بوده و از نظر کمی اهمیتی ندارند، در حالی که نیروهای اصیل مقاومت را طبقات وسیع فقیر و پا برهنگان افغانستان میسازند که در بر گیرنده اکثریت جامعه می گردد. با این همه نا سازگاریها مقاومت واقعی مردم سر کشیده است و این مبارزه بر حق نیز سرانجام به پیروزی می رسد.

در دوره شاه شجاع : «شاه شجاع پسر خود تیمور را برای اسکات مردم از بالا حصار به شهر فرستاد، ولی همینکه او قوای مردم را بدید فوراً زبان برگشاد و مردم را به قلع و قمع دشمن دعوت نمود و بدینصورت از مخاطره نجات یافت. انگلیسها از زبر بالاحصار شهر کابل را به توپ بستند. در چنین وقتی مجاهدین تفنگدار کوهستانی و کوهدانی بمدد رسیدند و خزانه انگلیس با یک تولی محافظ آن از بین رفت. وقتیکه آتش انقلاب فروزان شد تمام عمله و فعله افغانی شاه شجاع دربار را ترک کرده به شهریان کابل پیوستند. بعدها 750 زن منازل خود را در بالاحصار ترک کرده و به شهر کابل کشیدند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 551).

در دوره حامد کرزی : نیروهای دولت دست نشاندۀ و نیروهای طرفدار امریکا که در ائتلاف شمال جمع شده اند برای سرکوب مردم خود زیر بیرق امریکا رفته به روی هموطنان خود آتش می گشایند. آنگاه خود را فهران و "سر خیل میدان" دانسته و بر متجاوزین و مردم فخر می فروشند که زیر فرمان اجنبی در قتل هم میهنان خود چه قدر موفق بوده اند. چنانکه ملا سیاف که روزی در ولسی جرگه به وجد آمده بود، برای کسب رضایت امریکاییان گفت که : «اینها را به جز مجاهدین کسی زده نمی تواند.» منظور ملا سیاف این بود که فقط او قادر است طالبان را از پا در آورد. در حالیکه همه می دانند که با وجود آنکه طالبان او را تا عربستان سعودی گریختانده بودند، ملا

سیاف با طالبان روابط عمیق و دوستانه دارد، زیرا این هردو بادر مشترک عربی و امریکایی دارند. لذا هدف آقای سیاف مشق دلربایی در آغوش امریکاییان بود و نه مدافعه از خاک و وطن.

در دوره شاه شجاع : «سیلاب مبارزین در قدم اول متوجه رهپشگاه الکساندر برنس - در محل خرابات موجوده - گردید. عساکر محافظ انگلیسی آتش گشادند، اولین مجاهد که در زیر باران گلوله داخل سرای برنس شد یکنفر مرد "کاهفروش" کابلی بنام هاشم بود و اولین مردیکه به عمارت برنس درآمد خضر خان کوتوال و ناظر علی محمد بودند. سکندر خان مشهور و نایب امین الله خان و عبدالله خان اچکزایی در صف اول سپاه ملی قرار داشتند. برنس که خضر خان و علی محمد خان را بدید با دستمال چشمان خود بیست و ساعتی پستر سرش در چوک کابل آویخته بود. چارلس برادرش نیز کشته و براتفورڈ زخمی افتاد. موهن لال جاسوس از سوراخ دیوار فرار کرد و اسیر و محکوم به اعدام شد، ولی از ترس کلمه اسلام خواند و نواب محمد زمان خان او را بخان شیرین خان سپرد. منازل انگلیسها در شهر کابل آتش زده شد و مکناتن در زیر سایه دود مثل برق از شهر به قشله بی بی مهر فرار کرد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 550).

در دوره حامد کرزی : مبارزین و مجاهدین جعلی و ساختگی از قبیل احمد شاه مسعود، حامد کرزی، ملا صبغت الله مجددی، ملا سیاف، ملا ربانی، داکتر عبدالله، ملا محقق، قسیم فهیم، ضیاء مسعود، ملا قانونی، ملا خلیلی و سایرین همیشه در پناه قوای متجاوز سنگر گرفته، بر ملت و مردم خود تازیده، آنگاه خود را سر "خیل میدان"، مجاهد کبیر و قهرمان خوانده اند. ولی همینکه خطری متوجه آنها شد، سر از دستار نشناخته همیشه مردم را به حال آنها گذاشته و خود فرار را بر قرار ترجیح داده اند. چنانکه با آمدن طالبان در سال 1996 در کابل مسعود به سوراخ های کوه های پنجشیر، حامد کرزی به امریکا، ملا مجددی به دنمارک، ملا سیاف به عربستان سعودی، ملا ربانی و داکتر عبدالله به کانادا، قسیم فهیم به تاجکستان، ضیاء مسعود و ملا قانونی به انگلستان، ملا خلیلی و ملا تورن اسمعیل به اصطلاح امیر حوزه جنوبغرب به ایران و سایرین به کشورهای دیگر فرار کردند. تازه ترین فرار این قهرمانان در 8 ثور 1386 اتفاق افتاد. «امروز 8 ثور 1386 مطابق به 27 اپریل 2008، روزیست تاریخی و تاریخی این روز را یک حادثه کوچک رقم میزند. روزی که یک دولت قهرمان، یک حکومت قهرمان، یک پارلمان قهرمان، یک دستگاه پولیس قهرمان، یک اردوی ملی قهرمان و قهرمانان خارجی از قبیل آیساف قهرمان و ناتوی قهرمان پا به فرار می گذارند. امروز که قهرمانان سراسر افغانستان جمع گردیده و میخواستند سالگرد "انقلاب اسلامی و ظفر نمون 8 ثور" را جشن بگیرند، حادثه کوچکی روی داد و مهر حشمت و آبرو بر جبین قهرمانان نهاد. چهار تن طالب پای لُج جان فدا برخاستند و تاج و اورنگ شهامت را بر فرق تمام این قهرمانان داخلی و خارجی گذاشتند. این روز را حافظه تاریخ هرگز از یاد نخواهد برد و هرگز از یاد نخواهد برد، که یک جهان از دست چهار تن طالب سرکنده و پای ترقیده، پا به فرار می نهند» (2) (تصویر 1).



تصویر 1 : فرار قهرمانان در روز 8 ثور 1386 در جریان رسم گذشت (2).

بنابراین دیده می شود که دفاع از خاک و ناموس این کشور همیشه بدوش دهقانان و کاهفروشان و طبقات فقیر کشور می ماند و قهرمانان ساختگی و جعلی در موقع حساس ترک محل و ترک وطن می کنند.

در دوره شاه شجاع : «اکلند به قوماندان عمومی اردوی هندوستان آخرین توصیه و نظر خود را در 15 مارچ 1942 چنین نوشت : "از آغاز اشغال کابل اختلال در کشور موجود بود. از سال 1841 در کابل و قندهار این اختلال شدت یافت. این انقلاب که باعث وقایع اسف انگیز و بالاخره مسبب تباهی و کشتار انگلیسها گردید، فی الواقع چنان حادثه ملامت باریست که در تاریخ هندوستان (یعنی تاریخ استعمار انگلیس) مثال ندارد. این همه حوادث از مخالفت عمومی ملت افغانستان سر چشمه می گرفت که به مقابل ما متحد شدند، و این جنگ شکل یک جنگ ملی و مذهبی بخود گرفت. این حوادث ما را به این نتیجه ناگزیر برساند که اگر ما باز افغانستان را اشغال هم کنیم، این کشور هیچگاهی در مقابل یک متجاوز غربی، مقوی ما نی بلکه عامل تضعیف ما خواهد گردید. پس پالیسی پیشروی انگلیس در افغانستان باید بکلی مطرود و معدوم تلقی گردد." اما اکلند در نتیجه جنگ با افغانستان خود معزول شده و کابینه لندن در تزلزل افتاده بود، زیرا هزاران خانواده هندی و انگلیسی در انگلستان و هندوستان مشغول عزاداری کشته شدگان خود در افغانستان بودند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 565).

در دوره حامد کرزی : مشاورین و اهل مطبوعات کشور های غربی همیشه تجاوز دولت های متبوع خود را در افغانستان ماجراجویی خوانده، خروج نیرو های آنها را مطالبه کرده و از مدافعه افغانها از میهن شان سخن زده اند. همچنین مردمان این کشور ها به طور مثال در امریکا، کانادا، انگلستان، المان و غیره ممالک با مظاهرات خیابانی خواهش خروج عساکر شان را از افغانستان نموده اند. تحلیلگران و مفسران سیاسی ایل کردن و انقیاد مردم افغانستان را محال دانسته و شکست های متناوب انگلیسها و روس ها را که از مدافعه عمومی مردم افغانستان در مقابل تجاوز مایه می گرفت، مثال آورده و خواهان خروج از افغانستان گردیدند. زیرا پالیسی نظم نو جهانی امریکا و فریاد های دروغین دیموکراسی خواهی آن در افغانستان مطرود و معدوم گردیده است. گذشته از این هلاکت و زخمی شدن و وحشت زدگی صد ها عسکر خارجی و فشار مردم بالای دولت های شان در اندام دولتمردان این کشور ها لرزه انداخته است. چنانکه فشار عظیم امریکائیا و انگلیسها در چوکات ناتو نتوانست دولت المان را بدان وادار کند که عساکر خود را از شمال افغانستان برای فعالیت های محاروبی به جنوب بفرستد. همچنان که حکومت کانادا بارها مایوسانه تهدید کرده که اگر نیروهای بیشتر از کشور های عضو ناتو در هلمند به فریاد شان نرسد، در آنصورت عساکر خود را از افغانستان خارج می کنند. به همینگونه قوماندان عمومی قوای امریکا در افغانستان گفته بود که برای تأمین امنیت در افغانستان کم از کم به 400 هزار سپاهی ضرورت است. همین اکنون مفسرین سیاسی در اروپا و امریکا بار ملامتی جنگ افغانستان را بر دوش یکدیگر انداخته از بی ثمر بودن این جنگ زوزه می کشند. بار ثقیل اقتصادی جنگ های عراق و افغانستان در بحران اقتصادی کنونی بی تاثیر نبوده و نگرانی های فراوانی را در کشور های متجاوز باعث شده است. چنانکه دولتمردان اروپا و امریکا بار این جنایت را به شانه بوش دوم انداخته و خود را از ملامتی خلاص می کنند. در حالیکه این گناه سیستم سرمایه داری است که بوش فقط مجری آن گردیده بود.

2 - مقاومت ملی :

در دوره شاه شجاع : «در سال 1839 با ورود و استقرار شاه و دوستان انگلیس او در افغانستان، در زیر پرده های تاریک ابهام در گذشت، و هنوز ملت افغانستان در سرتا سر مملکت از درک ماهیت اصلی این دستگاه عاجز بود. زیرا معایر دشوار گذار و حمل و نقل بطی و قلیل بود، مخابرات منظم و سریع و تبلیغات زود رس وجود نداشت. لهذا برای آنکه خبر یک حادثه مهم از مرکز کشور در ولایات دور دست برسد ماه ها وقت لازم داشت و آنها توسط کاروانها فقط از شهری به شهری میرسید. سالی لازم بود تا این خبر در قریه ها و قصبات مملکت منتشر گردد. پس در سال 1839 فقط اینقدر مردم شنیدند که شاه شجاع "وارث حقیقی" سلطنت افغانستان از هندوستان بر گشته و داخل افغانستان شده است، منتهی با او قشونی از دوستان فرنگی او همراه است که بعد از مختصر استراحتی به هندوستان بر میگردند. تنها مناطقی که در عرض راه این ورود قرار داشتند بیشتر از دیگران با قضایا آشنا میشدند، زیرا قوای اجنبی را با چشم خویش در کشور خود تماشا میکردند. به همین سبب بود که در راه قلات غلجایی ها از دیدن شاه تنفر نشان دادند و در غزنه به جنگ برخاستند. وقتیکه شاه در کابل رسید مردم زرمتم و غلجایی قیام نمودند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 538).

در دوره حامد کرزی : خبر تهاجم امریکا به اسرع وقت به سر تا سر افغانستان رسید. از اینکه طالبان مثل خلقی ها و پرچمی ها و تنظیم های اسلامی بالای مردم افغانستان ظلم بسیار کرده بودند، مردم از شکست آنها خوشحال شدند. ولی از اینکه طالبان را خود امریکاییها به قدرت رسانیده بودند و آدم نا شناخته ای به حیث رئیس جمهور افغانستان نصب شد، موجب حیرت شان میگردد. مضاف بر این نصب جنگ سالاران و آدم کشان حرفه یی ائتلاف شمال در قدرت دولتی که در زمان طالبان همه به خارج فرار کرده بودند، بسیاری مسایل را در پرده ابهام پیچید، بالخصوص که مردم انتظار محاکمه این جنایتکاران را داشتند. دولت افغانستان نیروهای ایساف و نیروهای امریکایی را به حیث قوای مهمان خوانده و یاد آوری کرد که این نیروها برای مبارزه با تروریسم، طالبان و القاعده به افغانستان آمده اند و به بازسازی کشور مدد میرسانند. بنابراین یک تعداد پروژه های بازسازی آغاز گردیده، مکاتب و پوهنتونها باز شدند و بعضی سرک ها و شفاخانه ها ترمیم و یا از نو آباد گردیدند، قانون اساسی تدوین و انتخابات

ریاست جمهوری و پارلمانی زیر نظر امریکا به راه افتیدند. ولی با گذشت دو سه سالی مردم دریافتند که همه امور مملکت به دست غربیها بخصوص امریکایی ها افتیده و دولت افغانستان چیزی بیشتر از یک آله بی جانی در دست امریکاییها نیست. حاکمیت ملی از بین رفته و استقلال کشور خدشه دار گردیده است. غربی ها مصروف تطبیق برنامه های سیاسی، نظامی و اقتصادی ستراتیژیک خویش اند. اینها در هر گوشه و کنار افغانستان قرارگاه و پایگاه آباد کرده و جنگ و بمباران را روز تا روز شدت داده و هزاران افغان را کشته و مناطق وسیعی از افغانستان را تخریب کرده اند. حامد کرزی و حکومت او محبوس بآداران امریکایی خویش بوده و به مثابه موجود بی رمقی مورد استفاده قرار میگیرند. جنگسالاران و قاتلان هزاران افغان اعم از خلقی، پرچی، تنظیمی و طالبی در کرسی های دولتی تکیه زده و به مثابه موجودات بی رمقی به فرمان اجنبی میرقصند. حزب اسلامی گلبدین که به کمک سایر تنظیم ها کابل را تخریب کرده، دو باره در ترکیب دولت شامل شده و جنایتکاران فراوانی در ولسی جرگه و مشرانو جرگه لمیده اند و اینک اوباما قصد دارد که طالبان را در قدرت دولتی سهیم سازد. رشوه و فساد به اوج خود رسیده و یک قشر دلال که با اجنبی ها ساخته اند پول های فراوان بدست آورده و اموال دولت و مردم را غارت کرده میروند، در حالیکه اکثریت مردم در فقر جانگدازی دست و پا میزنند. اینست که موجی از نارضایتی های مردم نمایان میگردد و مقاومت به شکل اعتصابات و تظاهرات در برابر دولت و بآداران خارجیش آغاز می شود و جنگ مسلحانه آغاز می گردد و این مقاومتی است غیر از جنگ زرگری طالبان که جلو آن به دست پاکستان، امریکا و انگلستان است.

در دوره شاه شجاع : «دو کندک عسکر و یک توپخانه انگلیسی برای ریشه کن کردن مقاومت مردم از قندهار به گرشک سوق گردید. ملا ها و علمای مذهبی از قدیفه خود پرچم های جهاد افراشتند. در این پرچم ها این عبارت نوشته شده بود: "خدا برای ما کافیست." محمد اکرم خان یکی از رهبران مردم با یک هزار و دو صد عسکر داوطلب و چهار توپ کوچک به اردوی ملی پیوست. جنگ با دشمن در ساحل هلمند بعمل آمد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 545).

در دوره حامد کرزی : نیروهای حدود 41 کشور جهان برای ریشه کن کردن مقاومت مردم افغانستان به کشور ما هجوم آورده اند. بسیاری ملا های افغانستان که در ترکیب دولت دست نشانده نیز شریک اند، سر بر آستان متجاوزین ساییده تبلیغ انقیاد و مزدور منشی می کنند. چنانکه به طور مثال ملا صبغت الله مجددی رئیس مشرانو جرگه در جریان مراسم افتتاح سال چهارم ولسی جرگه در جنوری 2009 امریکاییها را "برادر" خطاب کرده از آنها طالب شفقت گردید. مجددی خطاب به برادران امریکاییش چنین گفت: «اگر خدا نا خواسته، خدا ناخواسته این ملت یک بار خیست کسی دم آنها را گرفته نمی تواند» (منظور آقای مجددی آنست که اگر مردم افغانستان بر ضد متجاوزین به پا خیزد، کسی مقاومت آنها را درهم کوفته نمی تواند - نگارنده). از ارشادات! آقای ملا مجددی هویدا می گردد که او میخواهد و از خداوند استعانت می کند که مردم هرگز بر ضد متجاوزین و به هدف مدافعه از خاک خود و برای استرداد استقلال کشور خود به پا نخیزند. ملا های دیگر مثل آقای ملا مجددی در ثنا خوانی متجاوزین مصروف اند و متجاوزین را مهمان دانسته اطاعت آنها را لازم می دانند. این ملا ها در بدل ثنا خوانی متجاوزین از آنها پول دریافت می کنند و حاضرند در برابر پول از همه چیز بگذرند چه رسد به مدافعه از میهن.

در دوره شاه شجاع : «رهبران انقلاب که نمایندگان حقیقی توده های مردم بودند، در هر جا رهبری قوتهای مبارز ملی را در برابر قوای خارجی بعهده داشتند و با دشمن قوی و متمرکز می جنگیدند. مبارزین ملی مردم را به قیام عمومی و طرد دشمن خارجی دعوت کرده، مکناتن را تهدید کرده و به شاه شجاع نوشته بودند که اگر شاه در طرد دشمن دین و وطن با ملت خود نپیوندد، ما عهد کرده ایم که او را زنده نخواهیم گذاشت» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 549).

در دوره حامد کرزی : در این دوره خاینان ملی چون ربانی، برادران مسعود، قانونی، فهیم، دوستم، سیاف، محقق، خلیلی و غیره که خود شان را کاذبانه رهبران جنگ ضد روسی میدانند بین مردم تفرقه فراوان انداخته و هنوز در خدمت کشور های خارجی طی طریق میکنند. عده ای از آنها به شمول وابستگان ظاهرشاه در به اصطلاح "جبهه ملی" تجمع کرده و منافع مردم کشور را در پای معامله با بآداران روسی و ایرانی میگذارند. بعضی دیگر در پی تامین منافع غرب عرق میریزند و برخی هم برای حاکمیت پاکستان و عربستان سعودی در افغانستان تلاش دارند. اینها بیشتر مردم را به قبول اوضاع موجود دعوت کرده و خود مصروف زراندوزی و غصب مال مردم و چپاول دارایی های عامه بوده هر آن به استعمار عشوه فروخته و برای تصاحب چوکی های دولتی با حامد کرزی چانه زنی دارند. اگر استعمار نوین این مزدوران را پشت و پناه نهد، مردم آنها را زنده پوست خواهند کرد.

در دوره شاه شجاع : «شورای مبارزین ملی فیصله کرد که از فردا صبح دوم نوامبر (17 رمضان 1257 قمری) قیام علیه دشمن را آغاز کنند. اینست که در طلوعه بامداد میر حاجی در پل خشتی و سایر ملا ها در مساجد جهاد را اعلان کردند. دکانها در سرتاسر کابل بسته شد و موج پیاده و سواره با 6 ارابه توپ بحرکت افتاد.» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 550).

در دوره حامد کرزی : در این دوره بسیاری ملاحا سرنوشت ملت و مملکت را در طبق اخلاص انداخته، بخاطر کسب پول و قدرت به امپریالیزم شرق و غرب پیشکش کردند. به گونه مثال این یکی چون ملا برهان الدین ربانی و دار و دسته اش سر در بالین الکساندر پوتین رئیس جمهور (حالا صدر اعظم و فرد اول و اختیاردار) فدراسیون روسیه میگذارد و آن دیگری چون صبغت الله مجددی و فضل الهادی شینواری و اعوان و انصار شان در آغوش جورج بوش و اینک در آغوش اوباما عشوه میفروشند. اینها نزد مردم افغانستان فریاد اسلامخواهی دارند، اسلامی که در خدمت روس و امریکاست. ملا های دیگری چون ملا عمر، ملا سیاف، ملا خلیلی، ملا محسنی، ملا اکبری و همپالگان شان نیز به عنوان وطنفروشان دوره گرد سر در آخور بیگانگان دیگر دارند و هر یک به نوعی بر پای استعمار بوسه میزنند و هرگز اعلان جهاد نمی دهند.

در دوره شاه شجاع : «وقتیکه آتش انقلاب فروزان شد تمام عمله و فعله افغانی شاه شجاع دربار را ترک کرده و به شهریان کابل پیوستند». «شه شجاع از بالا حصار به مکناتن نوشت که با قوای ملی از راه مصالحه داخل شود.» «اوج مبارزات مردم در کابل بود که اطلاع رسید که مردم غزنی شاه شجاع را "پادشاه فرنگی" عنوان داده اند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 551، 554 و 555).

در دوره حامد کرزی : در این دوره هزاران عسکر و افسر، وظیفه در اردوی ملی را کنار گذاشته اند و با حفظ اینکه بیشتر از هفت سال از نصب حامد کرزی در قدرت استعماری میگذرد، هنوز تعداد افراد به اصطلاح اردوی ملی از شست هزار نفر تجاوز نمی کند. و آنها افسران و عسکرانی که تعداد کم شان تعلیمات عسکری دیده اند. «صرف نظر از موجودیت یک تعداد از نظامیان با شرف در اردو که مجبور به ترک وطن شدند، قسمت عظیم لشکر خائنین در زیر پرچم اجانب دست به کشتار مردم خود زده اند. در جریان اشغال افغانستان بوسیله قوای سوشیل امپریالیزم شوروی، اردوی مزدور افغانستان در پیشاپیش قوای اشغالگر قرار میگرفت و افغان میکشت. اینبار هم اردوی مزدور به رهبری عبدالرحیم وردک و سائر دست نشانندگان اجانب بالاخص عمال شورای نظار و بقایای صاحب منصبان باند خلق و پرچم، دوشادوش قوای اشغالی بین المللی، افغان میکشند، نه تروریست. نسل کشتی به شدت ادامه دارد و اردوی بی غیرت ضد ملی افغانستان در زیر پرچم بیگانه به ارتکاب فجایع غیر قابل بیان ادامه میدهد. باند های قومی هم درین کشتار ها سهم برجسته دارند و در بدل پول در پهلوی قوای استعمار بین المللی مرتکب هر نوع جنایت و وحشیگری میگردد» (3). این در حالیکه شعله های جنگ هر روز فروزان تر میشود. از اینروست که حامد کرزی از خارجی ها خواهش کرده که با مخالفین دولت وی داخل مذاکره شوند. و این بسیار دیر بود، زیرا که قبلاً **حامد کرزی بنام "ببرک امریکایی"** مشهور گردیده بود.

در دوره شاه شجاع : طبق روایت روانشاد غبار در صفحه 551 جلد اول "افغانستان در مسیر تاریخ" حتا "شهزاده تیمور" فرزند شاه شجاع در جوشاوش نبرد آزادیخواهانه ملت علیه متجاوزین انگلیسی به تاریخ دوم نوامبر، در عوض ماموریت محوله که گویا «اسکات» مردم بوده تحت تاثیر عظمت خیزش قرار گرفته با 700 عسکر مسلح خود به مقاومت می پیوندد. عین واقعه را علامه «کهزاد» مؤرخ بزرگ کشور در صفحه 484 کتاب پر محتوایش «بالا حصار کابل...» با اندکی تغییر « بجای اسم شهزاده تیمور از شهزاده فتح جنگ یاد می نماید» آورده است (13).

در دوره حامد کرزی: به علاوه آن که هیچ یک از اقارب و خویشاوندان کرزی همت و حمیت اولاد شاه شجاع را ندارند تا در کنار مردم قرار گیرند، با شدت نیز می کوشند تا در کنار زراندوزی و تاراج مایملک مردم، با تمام قواء خویش را در خدمت نیروهای متجاوز قرار داده حاکمیت استعماری آنها را تحکیم بخشند. برادران کرزی که کوس رسوایی آنها به همه جا کشیده به مثابه بارزترین نمونه چنین حرکت خاینانه ای مصداق این واقعیت می باشد.

در دوره شاه شجاع : «هر باریکه قوت انگلیس داخل افغانستان شده است تنها وقتی پیشرفت کرده است که طرف آن دولت های افغانستان قرار داشته است، ولی زمانیکه مردم افغانستان قیام کرده و بمبارزه علیه آن پرداخته است، قوای انگلیس شکست خورده و مجبور به تخلیه کشور شده است. وقتیکه مردم یک کشور بمبارزه مسلح قیام کنند قدرت هیچ کشور استعماری نمیتواند آنرا سرکوب کند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 545). «روز 2 نومبر 1842 در تاریخ افغانستان و هندوستان یکروز عمده است. این روزیست که یک امپراتوری بزرگ اروپایی از مردم یک کشور آسیایی برای همیشه شکست میخورد. از مشخصات این روز در افغانستان تبارز روحیه وحدت ملی در برابر تجاوز بیگانه است. صفوف مردم بدون امتیاز نژاد و زبان و مذهب و منطقه تحکیم شده بود» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 548).

در دوره حامد کرزی : این حقیقت در مورد تهاجم روسها در افغانستان و مزدور منشی خلقیها و پرچمیها و سر انجام موفقیت مردم ما مصداق یافت و در خصوص واقعات جاری کشور و مزدوران جدید نیز صادق است. هرچند استعمار نوین توانسته است که تا حدی مردم را به این بفریبد که گویا آنها به اساس فیصله ملل متحد و جهت مبارزه با تروریسم و باز سازی به افغانستان آمده اند. ولی مردم اهداف اصلی استعمار نوین را درک کرده اند. از اینروست که نا رضایتی طیف های مختلف مردم تا سطح مبارزه مسلحانه پیش رفته است و این مبارزات بر حق مردم به شکست و سر افکندگی استعمار و به پیروزی و سرخرویی مردم افغانستان می انجامد.

3 - بی صلاحیتی مزدوران و چرخش سیاست آنها زیر فشار مردم :

در دوره شاه شجاع : موهن لال، جاسوس و منشی برنس که در افغانستان مرتکب خیانت های عظیم گردید، یک نمونه از بی صلاحیتی شاه شجاع را چنین بیان میکند : «یک نفر سید که شاه مرید او بود زمین و جایداد او توسط وزیر جدید (محمد عثمان خان نظام الدوله) قبض و به زمین های نوکر شخصی وزیر ضمیمه گردید. سید به شاه شجاع شکایت کرد. اما وزیر به او امر متعدد شاه ترتیب اثر نداد. سید بار دیگر به دربار شاه رفت و از بی اعتنایی وزیر شکایت کرد. شاه حقیقت را به جواب سید چنین گفت : «من بالای وزیر خود قدرت و صلاحیت ندارم، تو می توانی در حق او دعای بد کنی، اما بیشتر مزاحم من نشو، زیرا من پادشاه نی، بلکه یک غلام هستم (4 ص 287)». رفته رفته این اوضاع شاه شجاع را بر آن داشت تا از انگلیس رو بگرداند و در سیاست خود چرخشی به عمل آورده و به مردم خود بپیوندد.

در دوره حامد کرزی : حامد کرزی رئیس جمهور دولت دست نشاندۀ افغانستان در نومبر 2007 در کنفرانس ملی! شورای انکشافی روستا های افغانستان سخنرانی کرد که متن این سخنرانی از طریق تلویزیون ها پخش گردید. او گفت : «دولتمردان افغانستان در خانه های مجلل زندگی می کنند و کسی حساب پول آنها را ندارد، در حالی که مردم همچنان فقیر هستند و هیچ کسی هم توجهی به آنها ندارد.... جامعه جهانی به افغانستان آمد تا تغییری در زندگی مردم این کشور ایجاد کند، اما تنها دولتمردان از این حضور سود بردند و پول، مقام، آسایش و قدرت نصیب آنها شد.... سرمایه ها یا به دست اعضای حکومت است و یا به دست اعضای شورا. یک عده آن قدر پولدار شده که حساب پول شان معلوم نیست، در هر مملکت خانه دارند. بچه های شان در خارج درس می خوانند. در حالیکه بچه هایی که در حادثۀ بغلان به شهادت رسیدند، چپک به پا داشتند.... خدا ما را نجات دهد، دلم از این حالت تنگ شده، (N.G.O.) ها خرابی میکنند، دیگران خرابی میکنند، ما از بمبگذاری گله داریم.... من در پاکستان خواب بودم و دولتمردان این جا و آنجا در کشورهای دیگر، ما در سایه بی 52 به وطن بر گشتیم.» حامد کرزی بار ها از غلامی خود یاد کرده ولی تهور آنرا نداشت تا با چرخشی مثل شاه شجاع به ملت خود رو می آورد و از بندگی اجنبی سر بر می تافت، زیرا جنگسالاران و دولتمردان و بسیاری از اعضای حکومت، ولسی جرگه و مشرانو جرگه در زیر حمایت مستقیم استعمار قرار دارند و حامد کرزی موجود بی رمقی بیش نیست.

در دوره شاه شجاع : «هنگامی که شاه در جلال آباد بود، استکبار و استبداد انگلیس او را به جان آورد و به حرکات مذبوحی واداشت. بعد از قیام کنزی ها و جبار خیل ها و خوگیانی ها، یک تعداد فرمانهای شاه بعنوان مردم افغانستان، در ماه فبروری بدست جاسوس انگلیس افتاد. در این فرمانها مردم بقیام ضد انگلیسی دعوت شده بودند. این قضیه پرده تشریفات ظاهری انگلیس را در برابر شاه از هم درید و شاه گفت که از سلطنت بیزار است و قصد رفتن به حج دارد. ولی البته او قادر به انجام چنین کاری نبود» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 539). «با اینکه شاه شجاع جرأت مقاومت را در برابر انگلیسان نداشت، اما چون رفتار ایشان به عزت نفس او بر می خورد، نمیتوانست از گله و شکایت خودداری کند و این خود اذهان عامه را برای قیام آماده میساخت. در بین اعیان و بزرگان، طبعا سرداران بارکزیایی با شاه بیش از سایرین مخالفت داشتند» (5 ص 264).

در دوره حامد کرزی : قتل و کشتار حدود هشت هزار طالب و بیشتر از دو هزار افراد ملکی تنها در سالهای 2006 و 2007 میلادی و تخریب صد ها قریه و دهکده در جنوب و شرق افغانستان توسط نیروهای ناتو و قوای امریکا فشار مردم را بالای حامد کرزی زیاد ساخت. چنانکه باری او در رابطه کشتار مردم ملکی توسط قوای امریکا که در سال 2008 و 2009 بیشتر گردید از کشتار بیگناهان توسط ناتو و طالبان انتقاد کرده اشک تمساح ریخت. کرزی در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت : «در حمله هوایی سال میلادی نیروهای خارجی در قندهار 2006 این دخترک معصوم با باقی ماند زن و کودک کشته شدند و از یک خانواده تنها یک دختر چهار ساله به نام عقیده 55 راه می رود و چون کسی را نداشت به یک خانواده افغان مقیم آلمان کمک دولت آلمان درمان شد و هم اکنون با عصا تحویل شد.» کرزی به خاطر ازدیاد کشت خشخاش در مناطق نفوذ قوای به اصطلاح "جامعه جهانی" از آن کشور ها گله کرد. «هموطنان کرزی او را آله دست غرب میدانند، در حدی که نمیتواند جلو قوای بین المللی را بگیرد، تا حین مقابله با طالبان، مانع قتل افراد ملکی گردد» (6). به قول گاردین «هیچ یک از نیرو های خارجی توجهی به حامد کرزی ندارند» (3). حامد کرزی در سفر خویش در امریکا در اگست 2007 چنین گفت : «من صحبت خوبی با پرزیدنت بوش در مورد تلفات غیر نظامیان داشتم و با افتخار به شما میگویم که پرزیدنت بوش در این زمینه به شدت با مردم افغانستان همدرد است» (7). این همدردی را میتوان در قتل مزید بیگناهان بدست امریکا و ناتو در سالهای بعدی و در مقایسه خون افغان و امریکایی بخوبی مشاهده کرد. امریکا برای قربانیان سقوط طیاره امریکایی در قریه لاکربی انگلستان توسط سازمان استخباراتی لیبیا برای هر قربانی حدود 10 میلیون دالر دریافت کرد، در حالیکه برای کشتگان دست خود در افغانستان 50 دالر میپردازد. و این در حالیست که خون یک انسان را جهان پرداخته نمی تواند و مردم افغانستان خونفروش نیستند. کرزی در اگست 2007 از اردوی ناتوان افغانستان خواست تا در عملیات نظامی از نیرو های خارجی فرمان نگیرند، بلکه از والیان ولایات طالب هدایت شوند. و این

چه مضحک است که رئیس جمهور و اکثر اعضای دولت و حکومت به شمول والیان در قید بیگانه اند و اختیار هیچ چیزی را ندارند، بالخصوص اگر خواسته باشند با قوای خارجی دهن کجی نمایند. حامد کرزی بارها از نیروهای ناتو و امریکا خواسته است تا عملیات نظامی شان را با دولت افغانستان هماهنگ سازند. **مگر این سخنان کرزی نزد بادران او چون بادیه رها شود.** ولی آنچه را که شاه شجاع کرد و حامد کرزی هرگز نخواهد کرد، اینست که شاه شجاع طی فرمانهای متعددی مردم را به قیام ضد انگلیسی دعوت کرد. در حالیکه حامد کرزی همیشه از نیروهای بیگانه تمجید کرده مدام از آن کشورها تضرع کنان میخواید که نیروهایشان را از افغانستان بیرون نکنند. علاوه بر این شاه شجاع گفته بود که: «شمشیر من شمشیر اسلام است، هر مرد با همتی که باشد بیاید و بر دارد، مصارف چنین غازیان را من آماده خواهم کرد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 535). در حالیکه حامد کرزی جنبش ضد اجنبی مردم را که با طالبان سر و کاری ندارد هم زیر نام طالب در افغانستان با قساوت توسط بادران خود در هم میکوبد. در این مورد بهتر است از محصل آزادی کشور شاه امان الله خان غازی قولی را نقل کنم. شاه امان الله خان به مجرد تاجپوشی استقلال افغانستان را اعلام کرد و گفت: «من خود را از لحاظ جمیع امور داخلی و خارجی بصورت کلی آزاد، مستقل و غیر وابسته اعلان میدارم و به هیچ قدرت خارجی اجازه داده نخواهد شد تا یک سر مو به حقوق و امور داخلی و سیاست خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی زمانی چنان تجاوز نماید، من حاضریم با این شمشیر گردنش را قطع کنم». آنوقت خطاب به سفیر انگلیس که حاضر مجلس بود، گفت: «آنچه گفتیم فهمیدی!» (8). اینست نمونه واقعی آزادی و آزادیخواهی و آزادمنشی.

در دوره شاه شجاع: «در 15 دسمبر شاه شجاع از رفتن به هند انکار کرد و اعلان جهاد ملی را در برابر انگلیس در بالا حصار امضاء گذاشت. خانم سیل در این مورد نوشت که: شاه شجاع نه اینکه رفتن به هند را همراه انگلیس نمیخواهد، بلکه طبقات مختلف مردم را بر ضد انگلیس تحریک مینماید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 556).

در دوره حامد کرزی: باز هم رحمت بر شاه شجاع که با یک چرخش به خواست مردم عمل نموده و اعلان جهاد ملی را در برابر انگلیس امضاء کرد. چون مبارزات مردم هنوز شدت زیاد نیافته است، لذا حامد کرزی سر از بندگی امریکا بر نخواهد گرفت و جهاد ملی را جهت حصول استقلال و حاکمیت ملی افغانستان اعلان نخواهد کرد. از جانب دیگر خطر گریز او و دار و دسته اش به امریکا بالقوه موجود است.

در دوره شاه شجاع: «در جنوری 1842 بود که در کابل اجتماع بزرگ مردم بعمل آمد. نایب امین الله خان و میر حاجی بغرض مارش به جلال آباد و انعدام آخرین سپاهی انگلیس در افغانستان اعلان جهاد نمودند. نمایندگان ملت در بالا حصار شاه را ملاقات کرده و گفتند که: اگر او افغان و مسلمان است به سپاه ملی بپیوند و به حیث پادشاه کشور در رأس قشون مردم بعزم رزم و اخراج دشمن از جلال آباد حرکت کند، ورنه او را دیگر مردم افغانستان نه شاه و اولی الامر خود و نه افغان و مسلمان خواهند شناخت، بلکه طبق فتوای علمای مذهبی بیعت شرعی خود را ساقط خواهند شمرد، در اینصورت قبل از جهاد با انگلیس در جلال آباد، جهاد نخستین در شهر کابل و بر ضد شاه بعمل خواهد آمد. اینست که شاه شجاع برای حرکت به جلال آباد حاضر شد و برای تهیه سفر چند روزی مهلت خواست. رهبران ملی چون نایب امین الله خان و میر حاجی و امثالهم هر یک در موضع سپاه سنگ بیرقهای جهاد را افراشتند و هزاران نفر مسلح در زیر این بیرق ها جا گرفتند و در انتظار روز حرکت شاه باقی ماندند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 562).

در دوره حامد کرزی: تا حال بارها از حامد کرزی تقاضاء شده که از قوتهای خارجی باید خواهش کند که یک تقسیم اوقات برای خروج نیروهایشان از افغانستان تعیین نمایند. حامد کرزی نه تنها این کار را نکرده، بلکه پیوسته از خارجیان التجاء کرده که افراد بیشتر به این کشور بفرستند و مدت اقامت شان دوامدار باشد. حامد کرزی که خود را مسلمان و مجاهد میدانند فقط در سایه نیروهای خارجیست که میتوانند به زندگی نکبتبار خود ادامه دهند. در این رابطه ملاها او را مشایعت و ملازمت میکنند. او گاهگاهی زیر فشار مردم از نیروهای اجنبی انتقاد می کند که این انتقاد به قیمت از دست رفتن حکومتش تمام می شود. چنانکه چندی قبل گفت که: «اگر نیروهای ائتلاف بین المللی خواسته باشند، می توانند مرا بر کنار کنند.» لکن چه نیروهای به اصطلاح بین المللی این کار را کنند و یا نه، قدر مسلم آنست که مردم افغانستان حامد کرزی و دار و دسته اش را به شاه شجاع ملحق خواهند ساخت.

4 - فریبکاری استعمار و موفقیت مردم:

در دوره شاه شجاع: «بعد از آنکه مذاکره با انگلیس ها آغاز گردید محمد اکبر خان تمام اقوال و اعمال و مذاکرات و مواعید متناقض و متخالف مکاتبات و سران انگلیس را با افغانها در طول ایام استیلای آنها، یک یک شمرد و دروغ و دو رویگی آنان را توضیح نمود و گفت که دیگر هیچ قول و قراردادی انگلیسی محل اعتماد و اعتبار ما نیست، شما غیر از فساد و تخریب بین مردم افغانستان و ادامه تسلط خود در این مملکت چیزی دیگری نمیخواهید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 558).

در دوره حامد کرزی : برخورد انگلیس با مردم افغانستان در زمان شاه شجاع با اعمال امریکا در زمان کرزی بسیار شباهت دارد. در آغاز جنگ هوایی در مقابل با طالبان در افغانستان، امریکاییان در قدم اول بدین نظر بودند که اهداف ستراتیژیک را توسط بمبیریزی زیر کنترل آورند، طالبان را از صحنه دور کنند و در ظاهر دیموکراسی را در افغانستان تعمیم بخشند. آنچه کاذبانه هدف جنگ عنوان گردیده بود یعنی سرکوب القاعده و گرفتاری بن لادن، تا هنوز برآورده نشده است. یگانه نتیجه قابل رؤیت ازین جنگ و بمباران هوایی امریکاییان اینست، که طالبان که رقیب ائتلاف شمال اند از صحنه تا جایی بیرون رفته اند که اینک اوپاما تلاش دارد که طالبان را دوباره در قدرت سهیم سازد. با آوردن جنگسالاران و احزاب آتش افروز جنگهای داخلی در قدرت، شکنند بودن امنیت، تشدید جنگ و تشنج اوضاع داخلی، اعلان عفو گلبدین حکمتیار و ملا عمر توسط صبغت الله مجددی رئیس کمیسیون مصالحه ملی، تصویب منشور به اصطلاح "مصالحه ملی" از طرف "ولسی جرگه" و "مشرانو جرگه" به منظور عفو جنایتکاران جنگی و ناقضان حقوق بشر و تلاش حامد کرزی برای سهیم ساختن بیشتر طالبان، خلقی ها و پرچمی ها و حزب اسلامی حکمتیار در دولت، ورود جنگ سالاران و ناقضان حقوق بشر در شورای ملی و مشرانو جرگه، دروغگویی و دو رویگی غرب بالخاصه امریکا برای مردم افغانستان آفتابی شده است. بنابراین امریکاییها و غربیها هم به غیر از فساد و تخریب بین مردم افغانستان و ادامه تسلط خود در این مملکت چیز دیگری نمیخواهند.

در دوره شاه شجاع : «فی الحقیقه در این جنگی که بین دو کشور آسیایی و اروپایی بوقوع آمد، آن یکی "انگلیس" امپراتوری نو بدولت رسیده غربی بود که بر تجارت و اسلحه و اخلاق استعماری - با قهر و غرور - تکیه مینمود، و این دیگری یک کشور قدیم آسیایی بود که اصالت اخلاق کریمانه شرقی خود را نباخته و در طی جنگ اول انگلیس و افغان آنرا تبارز داد» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 562).

در دوره حامد کرزی : عین این کار را انگلیس ها در جنگ دوم و سوم افغان و انگلیس انجام دادند و روسها در جنگ تجاوزی خود با افغان ها از همین شیوه استفاده کردند و اینک امریکاییها نیز بدان توصل جسته و با اخلاق استعماری یعنی با قهر و غرور بی اندازه مخالفین خویش را از پا در می آورند و ترس و خوف ایجاد میکنند. با آنها همان طوری که افغان ها در جنگ های ضد انگلیس و ضد روس با شهادت جنگیدند، اینک در دوره کرزی در جنگ تحمیلی ناتو و امریکا به همان شهادت و اصالت ادامه میدهند.

در دوره شاه شجاع : «هنگامی که هزاران نفر مرد مسلح در موضع سیاه سنگ کابل بیرقهای جهاد را بغرض امحای قشون انگلیسی جلال آباد افراشته داشتند، در چهار اپریل 1842 شاه شجاع از بالا حصار کابل خارج و در سیاه سنگ در راس قشون ملی قرار گرفت تا فردای آنروز راه جلال آباد بردارد. شب هنگام شاه نهانی به بالا حصار برفت و بعد از انجام امور شخصی سحرگاه پنجم اپریل بسواری تخت روان عازم اردوگاه شد. ولی سردار شجاع الدوله خان پسر نواب محمد زمان خان به اتفاق نور محمد خان و شاه آغاسی دلاور خان و 60 نفر همکاران دیگر از کمین برآمده و به گله و شمشیر شاه را بکشتند. بزودی این خبر در کابل منتشر گردید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 568). مردم از قبل در مورد او چنین گفته بودند:

سکه زد بر سیم و طلا شاه شجاع ارمنی نور چشم لات و برنس خاک پای کمپنی

«در هر حال بعد از آنکه انگلیسها افغانستان را ترک گفتند و از خرد کابل تا جلال آباد از سر نعل هزاران افسر و عسکر انگلیسی - که بدون قبر و کفن افتاده بودند - گذشتند، دوستان معدود آنها یعنی خاینان ملی افغانستان هم مجال درنگ در این کشور را نداشتند. در کابل حمزه خان غلجایی و عثمان خان به اتهام دوستی انگلیس محبوس شدند، نایب محمد شریف خان و جانفشان خان پغمانی از ترس انتقام مردم فرار کردند، پسران جانفشان خان از دم تیغ مردم گذشتند، ملا غلام پوپلزایی و محمد عثمان نظام الدوله سدوزایی و پسران شاه شجاع یکی پی دیگری در هندوستان پناهنده شدند. به این صورت یک صفحه تاریخ افغانستان که با هجوم دولت انگلیس آغاز شده بود، با انهزام آن دولت به پایان رسید» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 571).

در دوره حامد کرزی : بعد از شکست روسها شورای نظار به رهبری احمد شاه مسعود که حکومت را بدست گرفته بود نه تنها از جنایتکاران بدنام خلقی و پرچمی که با دشمن روسی همکاری کرده بودند و به اثر جنایات شان یک و نیم میلیون افغان به شهادت رسید و مملکت از پا در افتاد، بازخواستی نکرد، بلکه آن جنایتکاران را از خشم مردم نجات داده و زمینه فرار آنها را صمیمانه آماده ساخت. اینک به هزاران تن از جنایتکاران خلقی و پرچمی و خادیسست ها در اروپا، امریکا، کانادا، استرالیا و غیره جا ها لمیده اند. آن عده خاینینی که از شفقت شورای نظار دور مانده بودند آنها را حامد کرزی در آغوش کشیده و در تشکیلات دولت شامل ساخت مثلاً "آقای گلاب زوی" که در جنگ جلال آباد از موضع رهبری جناح خلق و وزیر داخله به "شهنواز تنی" که وزیر دفاع نجیب الله بود و به قوای هوایی امر داده بود که آسمان جلال آباد نباید یک لحظه بدون طیاره و بمبارمان باشد. در نتیجه در جنگ جلال آباد دوازده هزار از فرزندان این سرزمین کشته شدند. اینک "گلاب زوی" و "شهنواز تنی" بعد از سازش با گلبدین و یک دهه چاکری مستقیم به مسکو در پهلوی "جهادیهها" قرار دارند و "گلاب زوی" که در پارلمان تکیه

زده از خون کشتگان خود ماهانه به دالر معاش می گیرد و شهناز تنی خود را برای پست ریاست جمهوری کاندید کرده است. همچنین عوامل دیگر روس چون نورالحق علومی، کبیر رنجبر و دیگران به شفقت کرزی در ولسی جرگه لم داده اند. همینطور یک پرچمی معلوم الحال که دوست صمیمی روسها بود به نام ظاهر طنین به حیث نماینده مردم افغانستان - مردمی که حزب منسوب به او به قتل ایشان پرداخته - در ملل متحد مقرر گردیده است. بنابراین سرنوشت حامد کرزی نمیتواند بهتر از سرنوشت شاه شجاع، آن پادشاه بد کار و گنهگار باشد، زیرا برای او مقدور نیست که تا پایان عمرش در آغوش امریکا بخوابد و از خشم ملت خویش در محافظت محافظین امریکایی قرار داشته باشد. به حکم تاریخ سر انجام در صورتی که انتقام ملت به تاخیر افتد رقیب داخلی از قماش شجاع الدوله ای این ببرک امریکایی را نزد آن شاه شجاع انگلیسی خواهد فرستاد و این همه ملا و روحانی که در خط اجنبی سر خم کرده اند، او را مشایعت خواهند کرد. آنگاه بسیاری از اعضای دولت و اعوان و انصار کرزی که با صد ها تار و پود به سازمانهای جاسوسی ممالک خارجی بسته اند از نو به آن کشور ها پناهندگی خواهند جست و فصل دیگری از تاریخ افغانستان بسته خواهد شد.

در دوره شاه شجاع : چون شاه شجاع در آخرین روز های حیاتش خواست به طرف مردم برگشته دامن ملوثش را در جریان مبارزه ضد اجنبی پاک نماید، نمایندگان ملت نیز که به گفته علامه کهزاد می توان ترکیب آنها را «مجمع اتفاق و خیراندیشی» نام گذاشت، ضمن تئوین یک عهد نامه که در پای آن تمام رهبران شناخته شده ضد تجاوزگران انگلیسی امضاء کرده بود چنین نوشتند : «غرض از تحریر و تسطیر این کلمات خیر الدلالات این است که چون در این آوان طایفه درانی بارکزیایی بدون جهت بندگان ثریا مکان شاه شجاع الملک را به درجه شهادت رسانیدند ...» - (بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ص 520).

دردوره کرزی : تا جایی که از سیر حوادث بر می آید به یقین می توان حکم کرد که کرزی حتما همان «شرافت» شاه شجاع را نیز ندارد تا بعد از نابودیش کسانی بیایند و از موضع حامیان مقاومت ضد اجنبی بر وی چنین حکمی را صادر نمایند. اما با آنهم در صورتی که بخواهد خیانتش را با ایثار خودش بشوید می توان بدان امید بست که تشابه در زندگی، تشابه در مرگ را نیز به دنبال آرد ولی اکنون بسیار دیر شده و کار از کار گذشته است. قابل توجه است که آنچه در پایان دوره شاه شجاع و راندن انگلیسها از افغانستان اتفاق افتاده بود، در آغاز دوره حامد کرزی نیز رخ داد. پس از قتل شاه شجاع و شکست انگلیس « اینست که بعد از نثار خون هزاران نفر افغان وطنپرست یکدسته سرداران و شهزادگان گریزی و فراری - که وطن را در برابر شمشیر دشمن ترک کرده و بدولت های خارجی پناه برده بودند - از هندوستان و ایران در کابل و قندهار بالای سریر حکومت ریختن گرفتند» (افغانستان در مسیر تاریخ، ص 573). **عین این کار پس از شکست روس ها و دولت مزدوروش در افغانستان اتفاق افتیده و در شکست طالبان و سرازیر شدن قوای خارجی بار دیگر تکرار شد. چنانکه آنهایی که در دوره طالبان فرار را بر قرار ترجیح داده بودند در سایه قوای نظامی امریکایی از خارج به وطن برگشته بالای سریر حکومت ریختن گرفتند، بگونه مثال حامد کرزی، اشرف غنی احمد زی، سید مخدوم رهین، جلالی، نورستانی و ارسلان امریکا، داکتر امین فرهنگ از المان، برادران احمد شاه مسعود و قانونی از انگلستان، داکتر عبدالله و قسیم فهیم از تاجکستان، دوستم از ترکیه، برهان الدین ربانی و شهزاده مصطفی ظاهر از کانادا، صبغت الله مجددی از دنیمارک، عبدالرسول سیاف از عربستان سعودی، شیخ آصف محسنی، کریم خلیلی، اکبری و تورن اسماعیل از ایران و عده ای هم از کشورهای دیگر. پسانتر افراد دیگری نیز به این گروه پیوستند مانند داکتر اعظم دادفر و داکتر رنگین اسپینا از المان و داکتر جلیل شمس از سوئیس. این حقیقت را حامد کرزی در نومبر 2007 در کنفرانس ملی! شورای انکشافی روستا های افغانستان تصدیق کرده گفت : «من در پاکستان خواب بودم و دولتمردان این جا و آنجا در کشورهای دیگر، ما در سایه بی 52 به وطن برگشتیم.»**

5 - وجوه اختلاف شاه شجاع درانی و حامد کرزی :

قابل یاد آور است که شاه شجاع و کرزی در ضمن وجوه مشترک سیاسی فراوان مشترکات انفرادی دیگری هم دارند. بگونه مثال در حالیکه زبان مادری هر دوی شان پشتوست، آنها به زبان دری نیز مسلط اند. و از اینکه هر دو سالیان دراز در هندوستان اقامت داشتند، به زبانهای اردو و انگلیسی نیز آشنایی کامل دارند. حال لازم است یکی دو نقطه از وجوه اختلاف این هر دو نیز از بهر مثال تذکر داده شوند.

در دوره شاه شجاع : شاه شجاع با وجود آنکه خود در بردگی انگلیس رفته بود، معهذرا برای لغو آدم فروشی اقدام کرد. چنانکه در این رابطه تاریخنگار شهیر کشور روانشاد علامه احمد علی کهزاد راجع به عهد نامه ای که بین شاه شجاع و الله قلی پادشاه اورگنج¹ به تاریخ پنجم ماه رجب ۱۲۵۶ هجری امضاء شده بود، چنین می نویسد : «عهدنامه ای که متن آن بالا نشر شد، علاوه بر استقرار روابط دوستی یک نکته عجیب دیگر هم دارد و آن جلوگیری از آدم فروشی است. از این متن چنین بر می آید که در آن دوره مردمان اورگنج برخی کسانی را که از افغانستان بدست

¹ اورگنج به زبان ترکی به شهر قدیم گرگانج اطلاق می گردد که عرب ها آنرا جُرْجانه می خوانند. این شهر در نواحی جنوبی ازبکستان قرار دارد (ویکی پدیا یا دانشنامه آزاد، 2009).

شان می افتاد، دست به دست برده و می فروختند. شاه شجاع نظر به شکایت بعضی اتباع خویش جلوگیری از چنین بدعتی را از پادشاه اورگنج تقاضا می کند» (9).

دردوره کرزی : آدم ربایی و آدم فروشی در دوره حکومت کرزی به اوج خود رسیده است. چنانکه فروش آدم نه تنها در داخل افغانستان بلکه در سرحدات افغانستان رونق بسیار گرفته. قرار معلومات مؤسسه مهاجرین ملل متحد روزانه در منطقه سوات پاکستان بالخصوص در محل "یکه غند" تا بیست نفر از نوجوانان و جوانان افغان اعم از پسر و دختر به معرض خرید و فروش قرار می گیرند، که اکثر آنها قربانی تجاوز های جنسی و اهداف شوم دگر میشوند. قابل یاد آور است که یک تعداد نو جوانان و جوانان افغان که در پاکستان خرید و فروش می شوند به کشور های عربی انتقال یافته در آنجا مورد استفاده های جنسی، مسابقات اشتر دوانی و برون کشیدن اعضای بدن و غیره قرار می گیرند. عده ای از جوانان ربوده شده در مناطق قبایلی در کارخانه های تولید مواد مخدر مورد استفاده قرار می گیرند. این جوانان که در کار های شاق مشغول ساخته می شوند مانند برده ها روزانه به کار گمارده شده و شبانه برای جلوگیری از فرار آنها زنجیر پیچ و یا کوته قفلی می شوند.

هچنین در سرحدات غرب و جنوبغرب کشور جوانان افغان، به خاطر بکار گیری آنها در امور انتقال مواد مخدر، خرید و فروش می شوند. چنانکه تعداد زیادی از جوانان افغان که در این رابطه به چنگال دولت آخوندی ایران گیر افتاده اند، کمتر از 18 سال عمر دارند و در محاسب آن کشور بسر می برند. همینکه به سن 18 سالگی رسیدند، حکم محکمه که اعدام است بالای آنها تطبیق می گردد. چه درد آور است که آدم ربایی و آدم فروشی به بخشی از تجارت پر درآمد ارتقاء کرده و دولت حامد کرزی و ایادی او از کشور های همسایه به خاطر این بدعت شان انتقادی نکرده، هنوز هم بی شرمانه طبل دیموکراسی و نغاره دفاع از حقوق بشر را هرچه بلند تر به صدا می آورند. کرزی و ایادی او نه تنها همان همت شاه شجاع را ندارند که خرید و فروش انسان من جمله افغان را قدغن کنند، بلکه هر پگاه و بیگاه پیشرفته فریاد دوستی شان را با کشور های پاکستان و ایران سر می دهند.

در دوره شاه شجاع : شاه شجاع نویسنده و شاعر بود چنانکه از او آثار زیادی از جمله چند دیوان شعر به جا مانده است. اینست نمونه ای از کلام او :

روی سحر شود سیاه، یار به این بهانه رفت
روی زمین گرفت غم، خوشی از زمانه رفت
صبح دمید و روز شد، یار به این بهانه رفت
شیشه بدست و گل بسر، آمده بود عذر خواه
گشت اندوه بزم عشق ناله مرغ صبحگاه
صبح دمید و روز شد، یار شبینه خانه رفت
(شاه شجاع)

صبح دمید و روز شد، یار شبینه خانه رفت
یار چو رفت از برم، عشرت جاودانه رفت
شیشه تهی قدح نگون، بانگ نی و چغانه رفت
شب که پس از هزار روز آن بت رشک مهروماه
پاسی ز شب نرفته بود همنفسان چه گویم آه
مرغ سحر تو گم شوی یار به این بهانه رفت

دردوره کرزی : با وجود آنکه آقای کرزی ادعای تحصیل در هندوستان را دارد، تا حال هیچ اثر و نوشته ای از او به نظر نخورده است. همچنان حامد کرزی به ادب و شعر دسترس ندارد و حتا بیانات او را که کسان دگر مینویسند، درست خوانده نمی تواند. صحبت های شفاهی او بی مایه و بی کیفیت بوده و درهم و برهم می باشند. ولی این کمبود ها عیب کلانی پنداشته نمی شوند، اگر او به قوت لایزال مردم افغانستان اتکاء می کرد و در نوکری، ذلت و بردگی اجنبی نمی رفت و خون وطنداران و ناموس وطن خود را در پای استعمار قربانی نمی کرد و آزاد بودن و آزادنشی را از افغانیت خود نمی زدود. ولی دردا و دریغا که چنان نکرد و چنین نمود.

6 - پایان سخن :

چنانکه از سطور بالا روشن گردید، شاه شجاع در بسی موارد با حامد کرزی وجوه سیاسی مشترک دارد، با حفظ اینکه شاه شجاع به وضعیت ذلتبارش پی برده و در نهایت بعد از همه خیانت هایی که به کشور خود کرده بود ندامت کشیده، جانب مردم را گرفته و بر ضد انگلیس ها اعلان جنگ صادر نموده بود. لکن حامد کرزی چنان ذلیل و دون صفت است که اگر حلقه غلامی گردن او را شق کند، باز هم حاضر نیست که آنرا از گلو بیافکند و هنوز می کوشد که نیش و خنجر استعمار را در جسم و جان مردم خود عمیقتر فرو برد. چنانکه امریکاییها توانستند به کمک حامد کرزی، نوکران اجنبی اعم از هم قماشان خودش، ائتلاف شمال و اینک به اصطلاح "جبهه ملی"، طالبان، حزب اسلامی گلبدین، خلقی ها و پرچمی ها و نوکران سی آی ای و آی اس آی را در حکومت دست نشانده جابجا کنند و عده ای دیگر از آنها را در به اصطلاح "ولسی جرگه" و مشرانو جرگه راه دهند. بدین ترتیب سرشت و سرنوشت کشور ما بدست دولتهای غربی و در رأس آنها اضلاع متحده امریکا افتاده، حامد کرزی بمثابة آله بیجان و بی رمقی در دست غربیها جا گرفته، میهن ما به مثابه یک مستعمره در وابستگی غلیظ سیاسی و اقتصادی قرار گرفته و بار دیگر صحنه جنگ های خونین نیابتی ابر قدرت ها و قدرتهای منطقه بی گردیده است. قابل تعجب است که هر پگاه و بیگاه عده ای از سر شناسان کشور که هم و غم شان را تعویض مهره های دولت میسازد، فریاد بهبودی

اوضاع را در کرنش با استعمار سر داده، تجویز می دهند که اگر در جای حامد، محمود میبود و مسؤولیت کلبی را مقصود عهده دار می شد، در آن صورت کعبه مقصود حاصل گشته بود. در این رابطه گفته ای از شیخ اجل سعدی مصداق می یابد که :

خانه از پایبست ویرانست خواجه در بند نقش ایوانست

به همان سان که شاه شجاع در دامن انگلیس و بیرک کارمل در آغوش روسها غنوده بود، آقای کرزی هم سر به زانوی غربیها گذاشته در خواب عمیق وابستگی فرو رفته و هنوز هم او و همکارانش درک نکرده اند که یک حکومت تحت اداره اجنبی در افغانستان قابل قبول نیست. و این حقیقت را واقعیت های شکست سه باره انگلیس ها و شکست روس ها درین سرزمین ثابت کرده اند.

از جانب دیگر جنگسالاران و مافیای مواد مخدر، مانند خاینان ملی دوران شاه شجاع، در آغوش دولت دلخواه ناتو جا خوش کرده اند و به جنگ دامن میزنند، چنانکه صد ها گروه مسلح با ظرفیت هزاران نفر تفنگ بدست زیر فرمان ائتلاف شمال و اینک به اصطلاح "جبهه ملی" در کشت و معاملات مواد مخدر مصروف جنگ و خشونت اند و سیل سلاح را از شمال کشور به جنوب برده و به طالبان میفرشند. از طرف دیگر پاکستان و تا جایی ایران، طالبان را مجهز کرده و برای جنگ و خرابکاری به افغانستان میفرستند، که این خود موجب تشدید جنگ از جانب ناتو میگردد. هرچه ناتو به شدت عمل کند، تلفات آن برای مردم ملکی بیشتر شده و این جنگ از بیگناهان کشور قربانی بیشتر میگیرد. نتیجه آن میشود که پول های زیادی برای جنگ و تخریب کشور به مصرف میرسد و مردم به چشم سر می بینند که ناتو و قوای امریکا نه تنها برای کمک به مردم نیامده اند بلکه کمر به قتل ملت و تخریب کشور بسته اند. در نتیجه انزجار مردم از اشغالگران و طالبان هر روز بیشتر میگردد و چنانکه در زمان شاه شجاع مقاومت مردم قوام یافت و شاه را با حامیان انگلیسیش روفتند، دیری نخواهد پایید که حامد کرزی با دم و دستگاهش بنا بر حکم تاریخ به پایان دوران ذلتبار خود در جایگاه اصلیش در زباله دان تاریخ برسد. و این مکلفیت افراد ملی و صداقتمند جامعه افغانیست که در سرآشوب سقوط یک دولت دست نشانده نگذارند مقدرات کشور بدست یک نیروی سیاه وابسته دیگر که طالبان باشد، بیافتند.

7 - منابع و مأخذ :

- 1 - میر غلام محمد غبار : افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ ایران، سال 1359 هجری شمسی.
- 2 - خلیل الله معروفی : "فرار قهرمانان - طنز" ، پورتال افغانستان آزاد - آزاد افغانستان، مؤرخ 27 اپریل 2008
- 3 - میر عبدالرحیم عزیز : امریکا در باطلاق افغانستان فرو میرود، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، اگست 2007.
- 4 - موهن لال : زندگی امیر دوست محمد خان، ترجمه پروفیسور سید خلیل هاشمیان، جلد 2، چاپ امریکا.
- 5 - میر محمد صدیق فرهنگ : افغانستان در پنج قرن اخیر، با ضمائم و اضافات جدید، 1988.
- 6 - Roth Ciesinger : حامد کرزی کیست؟ روزنامه "تاگس شپیگل"، برلین، مؤرخ 19 اگست 2007. ترجمه از خلیل الله معروفی، برلین، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، 21 اگست 2007
- 7 - بی بی سی : اختلاف نظر بوش با کرزی بر سر ایران، صفحه انترنیتی بی بی سی، بخش افغانستان، مؤرخ 7 اگست 2007.
- 8 - سید عبدالله کاظم : به مناسبت تجلیل از هشتاد و هشتمین سالگرد استقلال کشور، پورتال انترنیتی "افغان - جرمن - آن لاین"، 18 اگست 2007.
- 9 - احمد علی کهزاد : نامه شاه شجاع عنوانی الله قلی پادشاه اورگنج، متن عهد نامه میان ایشان. پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان"، مؤرخ 11 نومبر 2008.

پایان بخش سوم و پایان این رساله